

١٨١
٦٠١



شرح زندگانی و تعصب ملی -

تقی یوف

(فی شهر ذیقعد الحرام سنه ۱۳۱۹ هجری مطابق سال ۱۹۰۲ میلادی)



کتابخانه عمومی صاحب‌الکرام
مکتب مطبعه اسلامی
۱۳۸۷
تأليف: حاج محمد رضا یوفی

IMPRIMERIE COSTEGLIOLA AU CAIRE

DK
۶۹۷/
ن ۷ ت /
ن ۱۰
خاص



(تصویر حاجی زین العابدین تقی یوف)

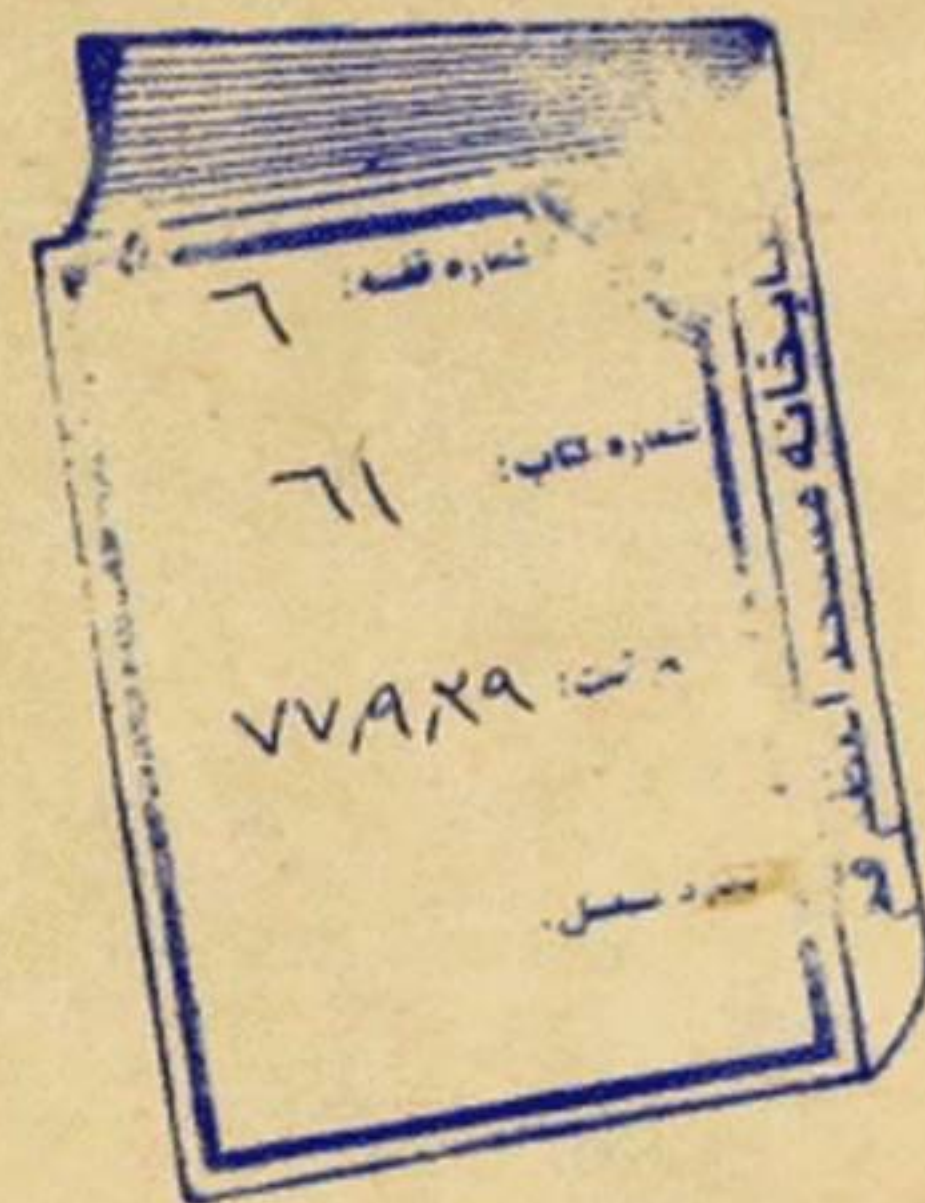
(محض مسرت خوانند کان درج شد)

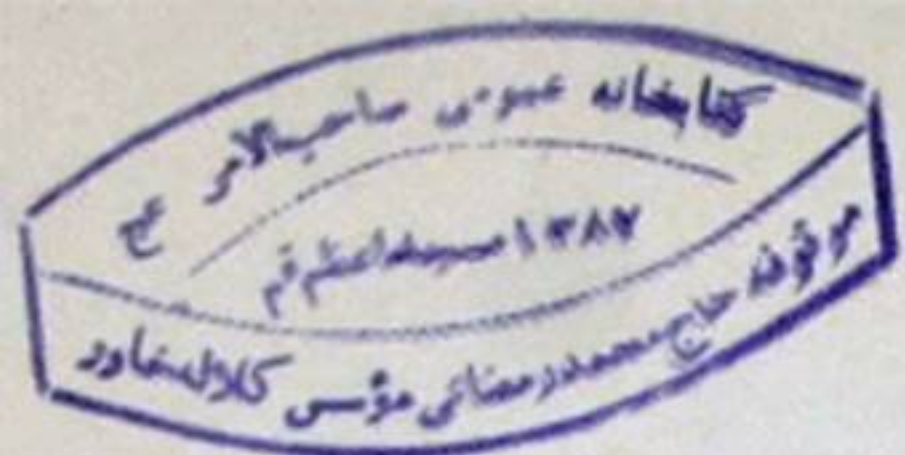
(زندہ جاوید ماند مرگہ نکو نام زیست * کز عقبش ذخیر زندہ کند نامہ را)

نام کتاب: شرح زندگانی و تعصبات
 تاریخ: نشده
 شماره عمومی: ۷۲۱۲
 شماره خصوصی: ۱

فهرست کتاب مستطاب

(سپاس حضرت الهی جل و علا) (ستایش حضرت رسالت پناهی و آتش)
 (سرگذشت سیاح و تاسف) (ترقیات اجانب بواسطه توسعه معارفشان)
 (توصیه پیغمبر اکرم در باره وطن) (آبادی باد کوبه برخلاف مائه هجده) (نالهای
 جگر خراش تقی یوف با هموطنان اسلامی) (همراهی کردن میرزا صادق
 سیاح را در سرگذشت تقی یوف) (معذرت سیاح از شکسته کی عبارت از آتش)
 (مقصود از کتاب و نسب تقی یوف و کسب پدرش) (شاگردی و بنائی و معماری
 و مقاطعه کاری او و توجهش در قحطی باد کوبه بفقر) (از زمین نفط برداشتنش
 و مفلسی او و مایوسی شرکاء و ثابت بودن او) (اخوتش با عماله جات نفط و بمقصد
 رسیدنش) (نقشه کشی او در افتتاح مدارس ملی) (بنای مدارس ذکور و اناث
 او در باد کوبه) (نظارت مدارس برداشتنش و توجهش به همه مسلمانان) (انقاع
 تیار و آزادی جراید) (شرح وصیت کردن دو کتر فرانسوی و مجازات دول)
 فسوس سیاح و احداث تیار تقی یوف و تاسف ارامنه) (جواب حکمت آمیز تقی
 یوف به ارامنه و سائرین) (نتیجه جهل و تنزل ماها و فوائد علم و ترقی دیگران) (بطبع
 رسانیدن کتب مؤلفین و تشکر آنها از تقی یوف) (توجه او باستماع جرائد و تعصبات)
 اعانه جات تقی یوف) (به انجمن های خیریه و مدارس و عمومی ملل عالم
 مردانگی دو کتر انگلیس و همتش) (فریاد سیاح از نفاق و پیروی در شرکت)
 تأسیس کارخانجات تقی یوف بملاحظه نفع عمومی) (نتیجه صبر تقی یوف بجانیه محقر
 و رسیدنش بعمارت عالی) (آبادی بلاد معدن خیز و زاری سیاح و بذل تقی یوف
 به عنوان و سقا هم ربه هم شرابا طهورا)





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴۰ شرح زندگانی و تعصب ملی قتیوف ۴۱

حمد و ستایش مرذات واجب الوجود براسزا است که از قدرت کامله
ازلیتش نوع بشر را کنز آفرینش و مرآت دانش و نیش فرموده و از اشعه
انوار قدرتش هیئت جامعه انسانی را بکسوت لامعه دانائی بمقاد (ولقد
کرمانا بنی آدم) در عرصه شهود جلوه کر نموده و فضیلت نطق و مزیت
عقل را از سایر حیوانات بموهبت خاصه الوهیتش بخشوده و سالکان
مسالك بودیش را با اشاره (ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ای
لیمرفون) جاه و مرتبت فزوده (ای بر صفات ذات تو اوهام ماسوا یکباره
قاصر آمده هر یک سوا سوا) (در درک وصف ذات تو افهام منجز)
در کنه مدح نقل تو اوهام نارسا) ان بود که مقصود آفرینش کن فیکن
و مقصد خلاصه عالم لدن و منبع شرافت انسانی و ماهیت تمدن بدر صدر
فلک حقیقت و شمع جمع محفل طریقت مؤسس اساس شریعت با وجود
مرتبه خاص (سبحان الذي اسرى بعبده لایلا من المسجد الحرام) بقصور
عبودیت مقرر که (ما عبدناک حق عبادتک) و بارتبه (وحي وما ينطق عن
الهلوى) به عشور معرفت معترف که (ما عرفناک حق معرفتک) و درود
و تحیات از مبدء فیض نامتناهی و تحف صلوات از منشاء رحمت الهی نثار



روح اقدس و ذات مقدس شهر یاری که مخصوص به نص (ان الله وملائكته
 يصلون على النبي يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما) (فحمدنا ثم
 حمدنا ثم حمدا لمن يطى وذا شكر الزايا) (وتبليغا تحياي الى من يثرب
 في العشيا والندايا) ودر زاکیات ابدی و کبر تسلیات سرمدی به پیشوایان
 دین مبین و راشدین مهیدین اوسیا صاحب ولایت مطلقه و گوینده خطابه
 سلونی قبل ان تفقدونی علیهم من الله تعالی الف تحية وسلاما) و بعد این
 بنده قاصر و هیچ نه برزنده عاثر که از مراحل زندگانی سی مرحله
 گذرانده گاهی بسیر و سیاحت و زمانی به تحصیل معیشت مشغول بکسب
 بهر شهری روان و اقامت و بهر بلدی دوان و مکانت داشتم و همواره بیاد
 وطن عزیز مقدس و ابناء اودر گشت زارآمال تخم مراد میکاشتم و نظر به
 حالات هر قومی از اقوام عالم و هر طایفه از طوایف بنی آدم که باندک زمانی
 اوطان خرابشان ثانی (جنات تجری من تحتها الانهار) و هم ذلستان مبدل
 بززت و افتخار و در معارج عزت عروج نموده و هلوله کنان و کف زنان
 و با کوبان که مقام (ورفعناه مقاما علیا) رسیدیم بلاد شان بی نهایت معور
 و ارزاقشان انمایه موفر نه در بلاد شان ضعیفی به چنک ظلم گرفتارونه در
 محکمه عن لسان امیری براسیری سزاوار ایتامشان در کمال رافت رستکار

واموالشان در عین امن استوار زبردستان زبردستان رئوف وزیرستان
 زبردستان مألوف بانواع مکارم آراسته و به اقسام فضایل پیراسته کوئی
 از کثرت اتفاق يك شخص واحد ندویا از فرط اتحاد يك نفس را اثر اند
 (ظلم در خاکشان بودا کثیر جو در در ملکشان بود عفا) (عدل را کرده
 مصدر ثروت داد را داده بر ملاهرجا) نه کسی منتخب بدولت خویش نه
 کسی محتسب بدون رضا (همه فارغ ز ابتلاي دهور همه سارق به کیش
 و دین ما) عالی تادانی در مهادمان غنوده و ذره تخطی از تحت وظایف
 خود نه نموده معین است این اساس عیش و کامرانی و این بنای نشاط
 و زندگانی را هر سرفیعی از جان و دل خواستکار و هر عقیمی این شربت
 خوشگوار حریت را چشمه دار

(بودایا که در میکده ها بکشاید که از کار فرو بسته مابکشایند)

به یزدان پاك و آفریننده افلاك قدم بهر شهری و بهر محفلی از خودی
 و اغیار که رسیدم سراپا گوش و مجسمه هوش بودم شاید نوید ترقیات وطن
 مقدس بگو شدم رسد و جان خسته و دل شکسته ام الیتامی و تسکینی پذیرد
 بانکه از کثرت حسرت راحت در وجودم معدوم و از شدت
 حیرت نقاهت در کالبدم معلوم باز با از سر نشناخته و هر سودیوانه و اراخته

تایاری کز نیم غمخوار و معینی فراهم آورم پرستار که سنیة اش از محبت وطن مقدس که وظیفه مادر حفظ حقوق او و ترقیات او مالا و لسانا حتی مصر نوع فداکاری و جان نثاریست مالا مال بوده باشد و تاسی به پیغمبر اکرم نموده باشد که بیاد وطن خود هنگام مهاجرت از مکه معظمه زاد الله شرفها چه قسم ناله و سوگواری و زاری و بیقراری میفرمود و چه بیانات اندوه افزا و غم اساکه اسر و زباید سر مشق تمام وطن پرستان از زمره مسلمانان باشد ادا میفرمود (ای مکه تو وطن منی و مسکن و مأثوای منی من تور اچون جان کرامی دوست دارم سکنه تو انبای وطن شریف من هستند من آنها را اچنان میخواستم که پدران مهربان نوجوانان اراده خود را خواستند ولی افسوس کفار بد هنجار قریش قدر و مقدارم را ندانستند و مرا مجبور و وادار نمودند که علم هدایت و لوای شریعت را بساحتی بر فرازم که بعید از تو باشد) ایافر مایشات عقل کل و مهتر سبل را کوش شنو اهست بشود که بیاد وطن مقدس و ابناء وطن چه فرمایشات حکمت آمیز و چه مقالات نصیحت انگیز فرموده

(ای وطن ای مظهر مرعات غیب * از تو پیدا پاک نفس و خوب و عجب حب تو فرض است بر اهل یقین * انکه باشد نابع شرع مبین)

زانکه پیغمبر بفمود این سخن * بر ملا ایمان بود حب الوطن
بس از چندی سیاحت رحل اقامت در باد کوبه قفقازیه من بلاد روسیه گستردم و پای ثبات و در ملک در آنجا که فرخناک فشردم برخلاف مائه هجده مسیحی ارسته و چون محبوب ظریف دلربا و هر طرفش پیراسته فضالیش کفتم چون صحن گلستان فرح نبش و دلکشا و هوایش چون طرف بوستان و غم ربا شاهدان سیمین اندام در کمال ازادی چون کبک دری بهر سو حزامان و دلبران نیکو فام در عین دلشادی چرن آهوان تباری بهر طرفی شتابان خلش در راحت و حمیت و اشتغال بحرفه خویشستن و تحصیل معیشت باخوشی و استراحت و طنشان اباد و قبائلشان در تصاعد و عمومشان دلشاد و ثروتشان در تزايد نوبا و کانیشان را ایزد سعادت داده هنرمند و علوم عالیہ آموخته و تاپا بدایره علم نهاده یکسره ریشه جهل و نادانی را سوخته نه در فکر پریشان از کینه خود غرضان و نفس پروران بدانند ایشان مرفه الحال بهر سو روان و آزاد و آسوده احوال بهر سو روان و دلشاد من بر حسب اختلاف طبایع که هر یک از نوع بشر را بقسمی و دایع نهاد، اندانیم انکه از یاد وطن و ابناء اورخ نداده و بادل پر ملال در آیه و حال اوسوالی دلشته و دل هم بوجهی مختلف مر پاسخ داده نه

اینی که تسلیه خواطر منماید و در ترقیات وطن عزیز باب نشاطی کشاید
و نه جلیسی که زو سائیس خیالاتم برهاند و بسر منزل شوق و انبساطم رساند
کتم دیگران ارجمیت و اتفاق بجهت رهانیدن غرض و اتفاق شهرشان آباد
و خواطرشان شاد باشد مرافیده نیست

کیرم که شهر باکو باشد عروس قفقاز * از ثروت صنایع امروز کشته ممتز
مشهور در نزاکت خلقش در استراحت * یا شاهدان شنکول یاد لبران طناباز
مارا ازین مراتب وین کثرت مطالب * بهر وطن چه حاصل انجام تابه آغاز
اصطرخ را نظر کن مسکون در او بهایم * بایر اراضی او هم تا خلیج شیراز
ویران همه بنادر آبادیش بنادر * یکجا خراب و در هم از برمه تابه اهواز
مارا از لذت حیات دیگران چه بهره سربجیب تفکر فروداشتم
و کمتر با اهل این کشور معاشرت میداشتم و مترصد بودم که هم دردی
پیدا نمایم که سینه اش ارحب وطن عزیز و حفظ حقوق ملت مالا مال
باشد و خود را در عالم تمدن و انسانی بیکه بداند از النجائیکه

گفت پیغمبر که چرن کوبی دری * عاقبت زان در برون آید سری
سایه حق بر سر نبوده بود * عاقبت جو نبوده یا نبوده بود
تا روزیم چنان روزی شد که به محفلی شتافتم و آنکه مدتی در طلبش

بودم انجامیایم شخصی جوهر مدنیت و انسانی و مجوء، عصیت و اسلامی
همه جوارحش فکر ترقیات وطن مقدس کوش و سرپایش در جیب
اسلامیان مدهوش کاهی اشک حسرت بر چهره امالش بافتقاره گروه
مسلمانان ریزان و دی آتش ربارش بیاد هموطنان عزیز خرمن غیر تمندیش
پاک سوزان لختی جبین تضرع بدرگاه بی نیاز سودی و تقویت هم کیشارا
بذکر (اغثنا یا غیاث المستغیثین) بلختی اندوه کین سرودی و لمح از کثرت
حب وطن مقدس مستمانرا از نصایح مشفقانه و مواعظ سود مندانه بغیرت
وطن پرستیشان فرودی دیدم این یکانه سعادت مند و این فرزانه غیر تمند که
مشهور افاق و در دایره اسلامیان طاقت وصیت معارف پروری و ملت
پرستیش کوش عالی نادانی را پر کرده است ((حاجی زین العابدین تقی
یوف)) میاشد خورش را کاه و بیکاه مغنم دانستم و هر نوع ترقیات ملانی
راحتی المقدور بویایل مختلف میخواستم چون خیال غریمت ازان شهر کردم
بر خود نخر نمودم که از حالات خیریت علامات و خدمات او بر نوع
خود خاصه طوایف اسلام و اعمال خیریه و سرگذشت مراحل زنده کانی
او و شدت وضعف کامرانی او بوجهی اختصار که سرمشقی از برای کافه
مسلمانان و متعولین ایرانست در اوراقی چند بنکارم شاید غفلت زدگان وادی

جهالت معنی وطن پرستی و دولت پروری را فهمیده نچود آیند و مقام بلندی که تمدنش میخواند دریابد در این کار استمداد طلب کردم از جناب مآرف نصاب آقا میرزا محمد صادق خلف مرحمت مآب آقامیرزا عید الله طاب الله ثراه مستوفی که اصلا فارسی نژاد و از اهالی شیراز معدت طراز بوده ولیکن بر حسب حکم تقدیر در اوقات صبی از فیض خدمت والده ماجد محروم شده و والد میرزای موصوف رخت زنده گانی برای حاودانی کشیده بود در آن اثنا والده او که از اهل باد کوبه بود مردانه و ارا و پرستش نموده و ز علوم عالیه و البته مختلفه او را مستغنی فرموده و چنین شخصی کافی هدمند البته لیاقت و شایستگی او را دارد که در خدمتگذاری چنین شخصی بزرگی قیام نماید و مظهر آئینه حقیقت و مدنیت آن وجود اقدس گردد که هر چه در ضمیرش نقش بندد فوری او را بر صه شهود جلوه دهد و از افکارا بکارش در ترقیات مسلمانان که بالنسبه بر سایر ملل عقب افتاده اند در هنگام مشاوره اشاره بنماید و مساعی مجددانه در راه ابناء وطن مقدس مبذول دارد مشارالیه ساهای فراوان در مجلس انس و محفل قدس بار جناب حاجی (جلیس و انیس بوده خواطر مرا معلوم نمود و بنحیالانم مسبوق گردید فرمود اگر چه اعمال خیریه و افعال حمیده این شخص غیور وطن پرست مات

دوست از حد تحریر بیرونست و اقزرار تقریر فزونست آنچه این مدت خدمتگذاری آنچه دیده ام به برت خوانم اگر چه اغلب را بوسطه اختلاف حواس و فراموشی نمیدانم و بعضی بموجب دفتر اعانه توضیح میتوانم پس از استحضار قلم به نکارش برداشتم و اوراق چندی بعاریت نکاشتم و چون غرضم نه خود نمائی و دکان شهرت کشائی بود از عبارات مغلق چشم پوشیدم و انقدر که شاید و باید به استعارات نکوشیدم و بزبان بسیار ساده که بذهن اتراک نزدیک باشد بیان نمودم رجای وائق هست از ارباب دانش و اصحاب ذکا و بذیش که بقباح عبارات و سستی کلمات هدف تیر ملامت و مورد کوشه زدن شماتت این ناچیز صرف را نثر نمایند و از شکسته کی مقالات استنباط فرمایند که گاهی در راه آهن و طی مسافت صحرا و نبودن مصاحب و همزبانی با کثرت بیدماغی و پریشانی باین شرح مبادرت کردم و استعانت از معاون حقیقی طلبیدم

مقصود از اشتهار حالات و انتشار کذارشات ان ذات حمیده صفات
انست که متمولین دولت و متدینین ملت چشم بصیرت کشاده و کوش
هوش داده خدمت در عالم تمدن را که اول وسیله ترقی هر ملت است مشاهده
و مدنیت خود را با النسبه بنوع خود مقایسه نمایند که بزرگان را اگر مراتب
عالیه ارزو است باید بسنجند میزان عقل که چه فعلی زشت و چه عملی
نیکو است و اگر اغراض نفسانی و حرکات حیوانی از میان قومی و ملتی برخیزد
و کرد اتفاق از دامن جهالتشان فرو ریزد و بیک هیئت جامعه تبدیل کردند
و روسای روحانی و امرای جسمانی بوظایف مقرر و تکالیف معینه بحقوق
وطن عزیز و ملت تمیز معمول دارند باندک زمانی ان قوم مخدول محتاج
سرامد جمیع ملل میگردند و رفع احتیاجات و مهیا شدن لوازمات نوع وطن
بسته باتفاق صاحب ثروتان وطن است و نباید آینه کیاست فلازرا بکم ثروتی
اجدادش شکستند و پورده فراست بهمانرا به بی مکتبی خود و ابادش بدرند
(توانگری نه ببال است بلکه باعقل است) فلکس فور ششم رئیس جمهور فرانسه
که قلاده انقیاد عبودیتش را اعظم فرانسه بکردن طاعت نهادند مزدور زاده
بیش نبوده او پرنس بهمارک صدراعظم آلمان که هیئت جامعه المانی او را
پرستش و امپراطور آلمان ویلهم دوم چه قدرها او را ستوده و بر مراتب

جاهش افزوده مثلاً بقال زاده بوده یا این شخص بزرگ که در عالم مدینت و مقام
انسانیت هموطنان خود را شنید کرده که قدر خدمات او بنوع خود در پیشگاه
کارگذاران دولت بهیه روسیه منظور آمده و دایماً اعلا حضرت امپراطور
روس نیکلای دوم الکساندر و یح و شاهزاده خانم امپراطریس روس
ماریه فیدرونه زوجه محترمه اعلا حضرت امپراطور روس به التفاتهای کونا کون
و مرحمتهای از حد فرونش مفتخر فرموده اند و به نشان جلیل دستا هنیلا (درجه
سیم) او را بر خوردار نموده اند و سایر دولتهای معظم بفرخور خدمات
و بمراتب شؤنات هر یک نشانهای کران بهار زانی فرموده اند باین شرح
و بسط این مرد که بوده کفش دوز زاده بوده چنین اشخاص بزرگوار
وطن پرست ملت دوست را باید اخلاف حالیه و اعقاب آتیه ایام ولادت
و اوقات ظهور شان را اعیاد ملتی قرار بدهند

سعدی امر دنکونام نمیر دهر کز مرده انست که نامش به نکونی نبرند

مقصود مدنیت بسته به نتاج کیان یا ذرا بر دستور ان نیست قدر وقت
کران بهای انسانی و معنی ادب و حسن همت و دست دادن ثروت و لذت
اتحاد و ازدیاد معرفت و تشویق در زراعت و ترقی از صنایع و ترغیب در
تجارت و محسنات حب وطن با سعادت و حرمت مذهب و خدمت بملت

و فوائد مدینت و رسم برستایش دولت و افتتاح مکاتب و مدارس بجهت
ایتمامی تربیت که این جمله در مملکت ما و ابناء وطن مقدس مانایا است
و کو باطلوع میکند از مغرب افتاب و در خاک و وطن دیگران چون سیلاب است
باندک تحملی باید ملاحظه کرد چگونه نور افتاب معرفت و شمع شمس
تربیت آفاق و انفس را منور ساخته و فرس اقبال غریبان تا قاصی بلادشان
تاخته و در خاک شرقیان همگی رنج و ماتم است جهت چه بوده و سبب چه شده
این ترقیاتی که فوق او متصور نیست بجهت این قوم دست داده اتحاد بزرگان
و اتفاق اعیان و تشکیلی کردن شرایکتهای صاحب ثروتان و توسعه دادن
در دایره معارف از مال و جان و لسان بوده انیکه به شرح حالات حاجی زین
العابدین نقی یوف پرداختیم و از میلاد او الی زمانها از اعمال خیریه
و خدمات او به ابناء وطن مقدس و نوع خود خاصه بطوایف اسلامیان یکان
یکان شمار کردیم برای این بود خواننده و مستمع گان انکند که ملت پرستی
و دولت پروری زوئی را خواهد که از ارث رسیده باشد و نفرماید که از کد
یمین و عرق جبین کسب و ذخیره کردن و در این اعمال مصرف کردن کار
عاقل نسبت در سه یک هزار و دوست پنجاه شش هجری مطابق سال یک هزار
هشتصد سی هشت مسیحی در باد کوبه تولد یافت و پدرش محمد تقی نامی بود که

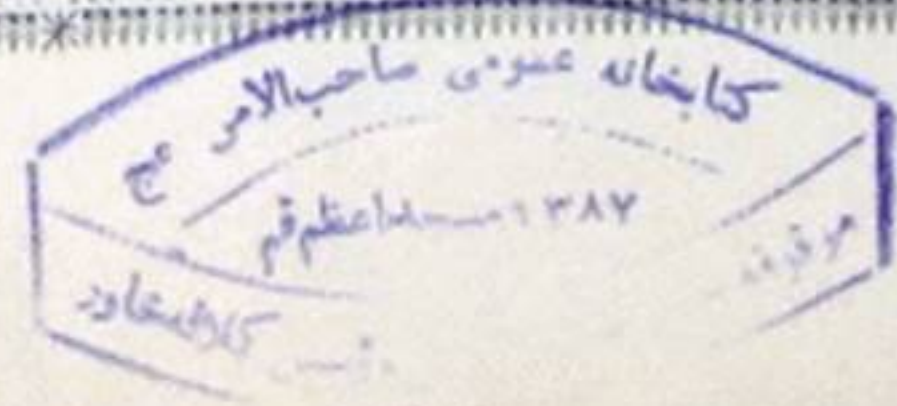
بکسب کفش دوزی اشتغال داشت و بروج بازار و افروشی متاع کسب
معیشت میکرد و اوقات میکرد ایندو باین طفل دلو خوش داشته بود و محبتش را
بیش از وصف بدل جای داده بودند آنکه این طفل سنش بهفت سالگی
رسید چنان علامت بزرگی و رشد و ترقیات از چهره او نمایان بود که پدرش فریفته او
کر دیده و همه روزه با پدر باب مجادله میکشود و بوسیله میخراست بواسطه
ضعف شغل پدر پیشه پیش گیرد که توسعه در کار پدر فراهم آید و راقضای
صغرسن او پدر مانع خیالاتش میشد

(کرچه بود اندر نظر کو چک ولی داشت اندر سر خیالات بزرگ)
تا پابسن ده سالگی ندارد و همه روز عنان اختیار از کف پدر گرفت و بهانه جوئی
میمنود شاید پدر او را بکاری سپارد تا بقت پدر بملاحظه جر بزه و استعدادی
که از ناصیه او مشاهده میکرد و الحاح و تضرعی که از او ناشی میشد که مرا بشغلی
و در حالیه توانا هستم قوه کسب دارم و تحصیل میشت میتوانم بنمایم رزوی او را
به بنائی از بناهای ماهر سپرد بست شا کردی او را امر و نهی نمائ ان طفل
خرم و شادان روانه شد از رودر کمال راغبیت و در عین فراست خدمت نمایان
کرد بنای مذکور ملاحظه کرد این طفل تا شام آنی قرار نگرفته و همه اش
بساختن کل و دادن سنگ و خشت کمر استوار کرده شش کپک روسی که یک

عباسی ایرانست باو جرت داد، شار الیه با کثرت شوق و شعف روی بجانب پدر نهاده و آمد متابل پدر و مزده یکروزه را بر طبق اخلاص نهاده پیش نهاد نمود در حقیقت (میان ماد من تا ماه کردون تفاوت از زمین تا آسمان است) ماشاء الله باطفال باز پرورد ما که روزی دوسه قران گرفته که بکتاب بروند یابه عقب شغلی بار تا شام دود فوسه الی پنج دفعه فرار میکنند و از زیر بار کسب بیرون میروند این نیست مگر قابلیت جلی و فطرت ذاتی هر طفلی پدر فرزند کرای را در آغوش گرفته و سر و دست او را بوسه داد و از دست ترنج یکروزه پسر قدری نان و پنیر گرفته و بجانب خانه نهاد پس از ورود نجابه اهلیت را جمع نموده که امشب همی مهمان نور چشم عزیزم (زن العابدین) هستیم سفره گسترده خورنده کان گرد آمده تناول کردند لذتی که فوق او متصور نبود بحضرات دست داد چون سفره را جمع نمودند پدر چهره نیاز بدرگاه بی نیاز و دود عرض کرد بار پروردگار! شکر و حمد میکنم ترا که دست رنج نور چشم عزیز مرا که از عرق جبین و کدیمین تحصیل کرده بود بپاهای خوراندی در این وقت که سراپا کوش بلکه مجسمه هوش بود معنی این حرف چنان در من سر و قلب او جای گرفت که همه شب را قرار و آرام نداشت و چشم بطرف آسمان میداشت که صبح طلوع کند امر و زود و برابر روز گذشته خدمت

بماید چه که با وجود صغر سن دریافت کرده بود که هر چند مساعی یش باشد حق زحمت یش باشد گویا میدانست (نابرده رنج کنج میسر نمی شود مزد ان گرفت جان برادر که کار کرد) همه روزه خدمت نمایان می نمود و آتی غفلت نداشت و عمده کوشش میکرد که خود را از شا کردی برهاند تا آنکه باندک زمانی خود را از شا کردی برهاند و بمقام استادی رسید و از همه چیز بی نیاز گردید و مصارف اهل خانه را تمامی بعهده گرفت و در کمال وسعت تحمل میکرد عمل و بهمین وطیره در بنائی روز کاری کدرانید و آتی در عمل کسب تغافل نمیووزید و تعیش داشت که رهین منت خلق نیستم و احتیاج بمخلوق که پست ترین عیوبات مرد است ندارم و بمقاد (الکاسب حبیب الله) کسب و صنعتی که بهترین سرمایه آدمی است پیشه گرفته ام پیش روی خدا و رسول میکنم و به بطالت عمرم را نهارا نمیکذارم و دقیقه بدون کسب بسر نمیبرد گویا از حالات و زنده گانی پیغمبران یک یکرا مطلع بود که هر یک کسب و حرفه داشتند و خود را بدون هنر و تحصیل معیشت غافل نمیکذاشتند چنانکه حضرت آدم ابو البشر چون که بدینا آمد و غذا طلب کرد هزار کار امر شد بنماید تا هزار یکم اوان بود که نان را سرد کرده تناول نماید یا حضرت سلیمان بان عظمت و شکوه سلطنتی مشغول به زنبیل بافی بود

و حضرت ادریس خیاطی میفرمود و حضرت موسی و اسماعیل و یوشع شبانی و شترچرانی میکردند و حضرت نوح نجاری میفرمود و حضرت ابراهیم خلیل بنائی میفرمود که خداوند میفرماید (واذرفع ابراهیم اقواء من البیت) حضرت عیسی صباغی میکرد و حضرت داود زره سازی مینمود چنانچه در ابتدای جوانی تا آغاز پیغمبری بکسی مشغول نبود و امر معشیت را از بیت المال میکذراید (از امیر المؤمنین علی نقل است) (قال اوحی الله الی داود انک نم العبد لولا انک تاکل من بیت المال ولا تعمل بیدک شیئا قال علیه السلام فبکی داود اربعین صباحا فوحی الله تعالی الی الحدید ان لن یعبدی داود فلان الله الی الحدید فکان یعمل فی کل یوم الی اخره) یعنی وحی فرستاد حضرت حق تعالی بسوی داود پیغمبر که ای داود تو خوب بنده هستی جز آنکه کسب و صنعتی نداری و از بیت المال مخارج خود را بر میداری حضرت داود از شنیدن این کلام چهل روز گریست پس وحی فرستاد خداوند بسوی آهن که نرم شوی برای بنده من داود ان بود که از او کسب زره سازی فرمود که شرح او موجب تطویل است و حضرت پیغمبر تجارت میفرمود و ممرنست لبشام تشریف فرمای میشد قبل از بخت و همان اوقات به تبعیت ان حضرت قریش هر سالی چه تدرها بجهته تجارت به شام



میرفتند و چون تجارت شام در دست یهود بود اغلب اسان عبری را شنا بودند و هم جهد و سعایت داشت و تمبلی و یکاری که رذلتین صفات انسانیت مذموم میدانستی و روزی از کسب و شغل خود دست نمیکشید و دستگیری بفقرا و ضعفا را وسیله نجات پنداشتی و اعمال بزرگ از او سرزدی که متولین ان عهد عبرت داشتند و نظربه توسعه و دیعه آلهی که استعداد و قابلیت اصلی است که دوجودان یکانه دهر و فرزانه عسر مخمر فرموده بود (عبدلویس للانسان الا ماسعی) سعایت را موقوف نمیداشت و اقدامات کافیه و اهتمامات شافیه بقدر مقدور در اعمال خیریه مسلمانان می نمود و آنی از آنات و ساعتی از ساعات هم از کار خود با واپس نمیکشید تا بمرام و مقصود رسیدی که باندک زمانی سرآمدهیست جامعه مسلمانان کردید

وجودش از پی کسب سعادت ابدی • بشرق غرب به اسلامیان پناه آمد هر آنکه در ره دین و وطن کند خدمت • یقین ز قعر مذلت باوج ماه آمد این ظرفیت روز بروز در تزیید بود و در اقتباس هنر و کسب منفک نمی بود همواره چشم بمراتب عالیه و بتقاصد متعالیه می انداخت تا آنکه از بنائی دست کشیده و بمعماری پرداخت و از شدت ذکاوت و کثرت فراست ید طولانی در معماری بهمرسانید و باز یماقب میکرد تا دایره هنر

و حرفه را وسعت بدهد کویا مقصود کوبنده این شعر را میدانست
 بهر کوش زانکه اندر دهر * شرف او راست کوهنر دارد
 بی هنر هجو جسم نی جانست * از کجا کار او ظفر دارد
 کاشکی ابای وطن ماوز مره مسلمانان از ارکان و رجال و اعیان و عمال
 پنه غفلت از کوش جهالت بیرون کرده و بچشم حقیقت معاینه حالات
 سعادت ایاتش را مشاهده کرده و کوش فرامیداند که در این مدت زنده
 کانی از راه معارف پروری در بسط و جان پرستی چگونه بساط غیر تمندی
 گسترده ولی افسوس چون این اوراق خوانند گویند (هذا بهتان عظیم
 کوش اگر کوش توانا له اگر ناله من * انکه البته بجائی نرسد فریاد است
 سر مشق جمیع مسلمانان اعمال حمیده و صفات پسندیده اوست که در
 عنوان جوانی و ایام شباب و کامرانی چگونه در کارها سعی و جهد وافی داشته
 و کاهلی که مایه تنبلی است و تنبلی که مایه بیکاریست و بیکاری که مایه بیعاریست
 و بیعاری که مایه هزار گونه مفاسد و معایب و موارد مهالک است هرگز
 بطینت پاکش راء نیافته است ; نطقه پاک باید که شود قابل فیض و رنه
 هر سنک و کلی لولو مرجان نشود پس در کسب معماری ثابت گردید
 و اشتها تام و تمای پییدا کرد و در کمال فرح و انبساط اشتغال داشت

ولیکن باز باین کسب قانع نبود و رتبه جلیل تر و شرفی نیکتر میطلبید خانه پدری
 که داشت بسیار محقر و تاریک و چون چشم بخیلان تنک و باریک بود اما
 قناعت کرده با کثرت جمعیت که سراسر دوازده نفر بودند بهما نخانه
 میساخت و در حقیقت انخانه را یاد کار پدر و مادر میدانست بانکه قدرت
 و استطاعت داشت که محلی دیگر ترتیب بدهد انکه بتدریج چند سال خدا
 و ند عالم دو پسر و یکد ختر باو عطا فرمود اول اولاد ارشدش اسماعیل
 او را از کمالات ملزومه آراسته نمود و بقوه تربیت بالسته مختلفه از قبیل فارسی
 و فرانسه و روسی آشنا نمود پس از تکمیل علم و تربیت او را بمساعدت خود
 قبول نمود که هم در امورات فاضلیر بوده باشد و هم خود او آموزگار
 و کار دیده گردد و دیم پسرش صادق را در مدرسه سپرد که همچون برادر
 بزرگ خود اسماعیل با علم و ادب شده معین گردد در این اوقات زمینی بجهته
 بنای عمارتی بعنوان (پوادرت) که مقاطعه بوده باشد از شخصی متمکن
 برداشت که بمدتی معین و وجهی مشخص ان بنارا انجام دهد و باتمام رساند
 و پولی باز یافت نموده روزی از هنگام صبح الی غروب حاضر شده و بکار
 گذاران امر و نهی می نمود و خود داری نداشت تا ان بنای بزرگ از اب و کل
 بیرون آمد و با اصطلاح نباها از سنت کاری مستخلص شده ولی ناتمام است

که در این هنگام در باد کوبه کرانی سختی و عظیم فحطی روی داد که هیچ کس
یارای زیستن و توانائی توقف نمودن نداشت. شارالیه در محلی مخصوص چهار
انبار که چهار طرفش از تخته بود بنا کرد و یکی را مملو از گندم و یکی را از آرد و یکی را
از برنج و یکی را از جو پر کرد از جهت کسانی که با آبر و بی بضاعت هستند
و زنهای بیوه و بی خانمان و اطفال یتیم و یکسان و روز بروز باین جماعت
حصه قسمت می نمود و هر کسی بقدر خوراک روزانه میداد و تمامی بنفس
خود رسیدگی میکرد عجب همت عالی از او مشاهده شده که عقل از تصور او
عاجز است حالیه بزرگان دوات و اعیان مات کسب خود را احتکار قرار دادند
و شهرهایی که مایه ارزانی و سالهای دراز فراوانی بود این از خدا بیخبران کرانی
و فحطی انداخته و گاهی بیاد حق و ابناى وطن مقدس پرداخته بجای آنکه از
جیب فتوت و مردانگی احیای نفوس بنمایند اموات نفوس مینمایند و شاید خود را
هم از ملاء لاهوت بشمارند و هم وطنان خود را از عالم ناصوت بدانند آیا همچنانکه
دست و پا و چشم و گوش و سایر اعضاء و جوارح انسانی که در یک قالب
اجتماع دارند و مستخدم یکدیگرند و امور همتند که همگی در تحت اداره روح
که فرمانگذار کل است و مدیر مملکت بدنست امورات هم دیگر را اجرا دارند
و هیچ يك از اعضای بزرگ و كوچك از پاسبانی و محافظت یکدیگر آنی تغافل

نمی ورزند و بوظیفه خود عمل میکنند غیر از ایشان. شخص واحد حساب میشوند
پس چه شده ماها که در تمام مواد روحی که بخش الهیست متصل بهم و مطیع
یک قانون هستیم و برای خدمت به مدیگر خلق شده ایم این قسم بیکانگی
و باندازه دورنگی که تحدیدش و وقوفست بنوع خود در مقام اذیت بر می آئیم
و بهم وطن خویش کمال بیرحمی را روا داریم و برای پرورش نفس خود گروه گروه
از نوع خود را و ابناى وطن را در عرصه هلاکت می اندازیم

(بنی آدم اعضای یکدیگرند * که در آفرینش ز یک گوهرند)

(چه عضوی بدرد آورد روزگار * دگر عضوها را نماند قرار)

(تو کز محنت دیگران بی غمی * نشاید که نامت نهند آدمی)

(من قتل نفساً فکانتا قتل الناس جميعاً) تا آنکه فحطی سخت گرفت

و آذوغه مردم دیرباب بود و مردم ز فقر و ضعف می آمدند و وظیفه خود را

گرفته میرفتند در این بین کسانی که هر دوره ثنی بوده و هر قرنی هستند و مرض

غرض را دارا بوده اند و ترقی دیگران را نمیخواهند بلکه ترصد شکته کی و فنا

شدن او هم بوده اند رفتند نزد صاحب زمین که چه نشسته این شخص

(بود رانچین) که مقاطعه کراست هیچ در بساطش نیست محض اسم و آوازه

چهار انبار درست کرد و گندم وارد و برنج بر مردم میدهد و مال تور را

تمام کرد و ۰۰۰ صاحب زمین از راه اضطرار بمحکمه روس عارض گردید دیوان روس چند نفر پی تحقیق فرستاد کارگذاران اداره از پی مطلب برآمدند پس از استعلاج و رسیدگی بغیر از راستی و درستی در این عمل بکار و چیزی استنباط نکردند نوشته این عرض خلاف بوده بخبر آنکه ((حاجی)) بفقر و ضعف دستگیری از راه وطن پرستی و ملت پروری نموده و در حقیقت بدوات و ملت خدمت کرده خلافی نکرده و در عمل و کار او نقصانی حاصل نشده و تأمدت انقضای وعده عمارت چندی باقی است که بانجام خواهد رسید دیوان روس بشخص عارض که خلاف عرض گروه بود مجازات داد باز (حاجی) بقراره مقرر مشغول بود و هم فقر او ضمه فارا آسوده مینمود و بطریق گذشته بعمارت میپرداخت نایست سه ماه مردم به بلای مبرم قحطی گرفتار بودند تا آنکه ابواب خیر و برکت حضرت و اهب العطايا بر روی خلق باز شد و ارزاق و سعت یافت و نرخها رو به تنزل نهاد و عمارت هم باتمام رسید صاحب او در کمال شرمندگی آمد و عذر طلبید که مرا حسودان باین کار باز داشتند و روی آنها در دودنیاسیاه است و بقیه حقوق حاجی را داد پس از چندیکه سنه ۱۲۹۱ یکم هزار دویست نود یک هجری مطابق سال یکم هزار هشتصد هفتاد و سه مسیحی رسید دست از کسب بودراتچی که مقاطعه کریست

دست کشید چه که بعد از تحمل مخارج شب و روز قدری زران دوخته کرده بود از آنجائیکه همت عالیش همیشه بمرتبه فوق نظر داشت فرس غیرت بجانب حفر چاهای نفت دوآید و چشم از کسب بودراتچی بکلی پوشانید و اشتغال بحرفه صعبی و سخت ترین شغلی نموده و اراضی چندی از دولت بهیه رویه برداشت و قدم استوار کرد دامن همت بکمر زده و معامله جات چندی جمع کرده و لوازمات کار مشق کار را مهیا نمود و با معامله جات خود را مساوی کرد و معنی اخوت و اتحاد بمضمون (انما المؤمنین اخوه) که خداوند در کلام مجید میفرماید بجای آورده و فرمایش رسول اکرم که میفرماید (مثل المؤمن کالمؤمن مثل البنيان لشدبعضه بعضا) اصفا نموده و بیان امیرا کرم که فرمود (آلهم واحد و نبیهم واحد و کتابهم واحد و دینهم واحد اقامه الله بذالك فاطاعوه امهاتهم عنه فعصوه) را حرز جان کرده اعمالش با حضرات معامله جات در مقام اتحاد و رافت مغایرت تامی باما دارد

- (ای گروه مسلمان بیکانگی • تا بکی از غیرت مردانگی)
- (از چه بیرون شد ز ماها اتفاق • از چه خیره شد ب ما در دفاق)
- (نیست در ما اتفاق و همدی • از غرض افتاده اندر کمرهی)
- (نه ز ایمان وطن ما را خیر • در غرض هستیم ماها بر سر)

همه روزه کوشش داشت و با سایرین عملیات و کارکرها کمال محبت و مهربانی می نمود و امتیاز میان رئیس و مرئوس نمیداد و چنان تن بسختی و سستی داده بود که صبح قبل از طلوع آفتاب که اغلب عملیات حاضر نشده بودند خود آماده و مشغول میکردید معلوم است حفر چاه (ارژان) یعنی مثقی که فقط میدهد کار سهیلی نیست و باندک زمانی نتیجه حاصل نمی شود هر چاهی باید انتهایش بدو بست و پنجاه (سازین) که هر (سازین) دوزخ نیم شاهست برسد و دست کم دو سال با کلی عملیات بهر گونه مخاطرات باید استقامت داشته باشد و در هوای سرد زمستان و آفتاب سوزان تابستان بسازد و هر ماهی دو دفعه پوست بپندازد و گاهی همچون آهن در کوره خدای خود را از شدت گرما بکندازد اغلب معاصرین این مرد تعجب داشتند و بعضی او را سفیه می پنداشتند که روی از حسودان میگفتند این رومین تن است یا آهن بدن است چنان در عمل کاری و در حصول مقصد ساعی بود که تمامی عملیات و کارکنان حیران شده بودند گاهی اتفاق افتاد که همگی گفتند شیرازد کارش کسبخته و خالک حشرت بر سر آمالش بیخته شد و بهین قسم چند دفعه چنان مبتلای شداید سختی و مکرر گرفتار مصائب بدبختی شد که هیچ کس امید فرجی برایش نداشت و هر کس بقدر مدرکه خود تخم و همی

در مزرعه خیالش میکاشت و گاهی شد چنان پریشان حال و اشفته احوال و تهی دست گردید که دل سنگ های متلاشی شده چاه مثقی بحالش مینالید عملیات فقط تمامی حیران و به نرسیدن مراد و حاصل نشدن مقصد کریان اما خودش در کمال سرگرمی بادی چون کوه استاده و گاهی از سعایت کار و حصول مقصد از پانفتاد علی الاتصال سعی می نمود و آرام نداشت و ساعتی خود و دیگران را آسوده نمیکذاشت سایر شرکای کم دل فرج این کار را مشکل دیدند زبان بغاضب برکشیدند و بمصاحبتش التفاتی نفرمودند و از امید نفع این شرکت چشم پوشیدند کم کم بجنبش و چون ابر آذری بفرنش آمدند و گفتند که این نخل را ثمری و این نهال امید را بری و این زحمت را اثری مترتب نیست و خریدار اسهام ماثرا کیست تا کی صبر کردن و تا چند زجر بردن عاقبت نامعلوم که چه پیش آید و ختم کار باد در چنبر بستن یا آب درهاون کوفتن است

(خشت بردن یا زدن بی حاصل است * مشت بر سندان نه کار عاقل است)

ماها از انتظاری بجان رسیدیم و کامی از فواید این زحمت دمی شیرین ندیدیم ایا این پیر فروت آرزو پس از مدتی چه زاید و این بحر عمیق هوس پس از عهدی چه در کنار آرد این چگونه چشم کشاده وین بهزار زحمات داده

ولا ينقطع كوشش ميکند و شکاف زمین را از چنک طمع میدرد هر دمی رفتاری و هر ساعتی گفتاری داشتند (حاجی) قدم مردانه پیش نهاد و دست خریداری بحضرات شرکاء داد و اسهام آنها را تمامی خرید و بند علایقش را از مقراض مردانگی برید شرکاء این مسئله را فوز عظیم شمرده و در حقیقت مفت بچنک دانسته اسهام را فروختند و تنخواه خود را گرفته هر يك بطرفی گریختند (حاجی) يك تنه بر سپاه عمل میزد و نمیرا سید از نتیجه کار و چگونگی نيك و بد (چنان داشت در کار پای ثبات * که شیر فلک کشت مبهوت و مات) بآمال خود انچنان کر م بود * که هر روز بر زحماتش میفزود مدتی متمادی این کار طول کشید و اثری از کنج کاوی زمین بظهور نرسید عملیات فقط همگی در حال تأسف و دوستان و آشنایان در کمال تلافی باو گفتند که این مشقت و زحمت اگر برای هوس است بعد از مخارج بی پایان و قروض از غیر و کسان دیگر بس است (حاجی) هر یکرا بزبان ملایمت استمالت و دلخوشی میداد و راجرت عملیات و کار گذاران با ضمیمه انعام همه روزه میفزود تا آنکه آفتاب اقبالش از افق مراد سرزد و پیک خوش خبرانیک بختیش حلقه بشارت بردرزد

رسید مرده که آمد زمان فیروزی * بشت ابر سعادت غبار دیروزی

(نشین دگر که به یزای زجر چندین روز * تمام عمر توراد دلفی امری زی) ان مع العسر یسرا فرج بعد از شدت و امید پس از حسرت دست داد شاهد اقبال چهره مقصود کشاد (ان الله یحب الصابرين) بگذرد این روز کار تلخ تر از زهر * بار دگر روز کار چون شکر آید صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند * بر اثر صبر نوبت ظفر آید زحمات چندین روزها به نیم ساعت اسر روز نتیجه اش حاصل و مصارف مدتی اوقات به آبی چندین برابر و اصل شد باب کرم و مهربانی کشوده و بهر يك از عملیات و کار گذاران داد کرم کستری نموده و همه را به انعامات قابل و به اکرامات کامل فایض فرموده که بقیه عمر خود را از مصیبت فلاکت اسوده در کمال راحت و اسایش از مشقت زمانه زنده گانی کنند همگی با خلوص نیت با کثرت مسرت از درگاه حضرت عزت از دیادی تمول و ثروت اورا خواسته و دعای خیر کرده اذان زمان کارش اوج و دریای دولت و مکنش موج گرفت چون روز بروز دایره مکنش وسعت یافت و بهر سو رو نمود بلادرنك بمقصد و آرزوی خود شتافت رخس همت و مردانگی از راه قوت و یگانگی بشهرستان تمدن و فرزانی راند گفتی به اندك زمانی کتب ترقیات مال متمدنه را خواند و دست و پن پرستی را از استین بیرون کرد و به آبنای

وطن مقدس و نوع خود خدمات بی پایان کرد نهال پر مرده شده نوباوگان اسلام را بقوه بخشش و توانائی از تاسیس مدارس عالیہ برومند نمود و دلهای خستگان تناج اسلامیانرا بفکر صائب و توانائی از دایر کردن مکاتب و الیه خورسند فرمود سالهای دراز و قرنهای دیرباز اثر خدماتشرا صفحات تاریخی روزگار نشاق خواهد داد و نمره مدینت و کفایتش را لیل و نهار بیان خواهد کرد (قرنها باید که تا صاحب دلی پیدا شود به بوسعیدی از خراسان یا اویسی از قرن) (سالها باید که تا یکمشت پشم از پشت میش عابدیرا خرقة کرد دیا حمار برار سن) در بزل مال بملاحظه که جاهلان وادی ضلالت و ذلت را بسر منزل هدایت و معرفت برساند خست نورزید و میدانست احیای نفوس هموطنان مقدس که در ظلمتکده بی علمی افتاده بخاتشان بیرکت علم و تربیت است و تحصیل دانش و معرفت بدائر بودن مدارس و مهیا کردن مکاتب است و هیچ ملتی از ملل عالم و هیچ دولتی از دول معظم بمقاصد خود کامیاب نشدند تا علم فرو نکوفتند و ریشه جهل و نادیر از آتش معرفت و دانائی سوختند و تفوق یافتن دولهای بی اسم را از سایرین به اندک زمانی بمشاهده بذل توجهات بزرگان اندولت و پیش افتادن ملت های بی نام را از دیگران بمجاهده صاحب ثروتان آن ملت دید و ملاحظه کرد تحصیل علوم و ضایع و تعلیم فنون

و بدایع در ملت اسلام خصوصاً هموطنان عزیزش بواسطه نبود مدارس نایابست و پس افتادن این ملت مسلم از سایر ملل معظم به نبودن مکاتب و مدارس بوده و میتوان بدت قلیلی طایفه کثیر بیرابه افتتاح مدارس علمیہ وضعیه به شاهراه معرفت و دانائی رسانید و کلی ترقیات در این ملت عقب افتاده از پرتو آفتاب تربیت حاصل خواهد شد لهذا مدرسه اسلامی در کمال سرعت و شتاب بنامود و به اندک زمانی از حسن توجهات کامله خود مدرسه را با تمام رسانید و معلمین ماهر که شهادت نامه در فن خود داشتند طلبید و ایام گروه مسلمانرا جمع نموده بتعلم واداشت و تمامی مصارف و مخارج انرا آرکیسته فتوت ادا نمود و هر بیست طفلی سالی هفت هزار پانصد منات روسی که هر منائی پنج قران نیم ایرانی و دوازده غروش نیم عثمانی است مخارج و مصارف داشتند تا این اطفال آراسته علوم و فنون کشته از مدرسه فاغ التحصیل بیرون آمدند از شروع این بنای مقدس و این خیال اقدس بدرس ناهنگام فراغت از تحصیل پنجاه هفت هزار هشتصد و چهل هشت منات حساب جمع آمد که (حاجی) تمامی را از کیسه جوائمردی کار سازی کرده و در راه ناز پرورید کان ابناء وطن مقدس اسلامی خود داری نکرده حال این اطفال فارغ التحصیل که از مدرسه بیرون آمده عجب مسرت

اونشاطی و فرح و انبساطی دارند که فوق او تصور نیست همه داری السنه مختلفه و فنون و علوم متعجبه که از کسب و تحصیل ان علوم مابقی عمر را در مهد راحت استراحت مینمایند و بر احدی محتاج نمیشاند بلکه اغلب مردم محتاج به آنها هستند بواسطه نور معرفت که از رخسارشان نمایانست و اشراق تربیت و دانشمندی که بر وجودشان تابانست و مجدد (حاجی) اطفال یتیم بی کس را پیدا کرده بجای آنها در مدرسه مجانی مذکور خود امر و مقرر فرموده تا اینها هم مثل طبقه اولای براتب علم و تربیت به اندک زمانی ارتقا جویند و علاوه بر تاسیس این مدرسه مختصی و ایام مجانی که متحمل بود محض رعایت درباره عموم هموطنان و اطفال مسلمانان نظارت چهار مدرسه دیگر را از دولت بهیه روسیه درخواست نمود و حق نظارت که سالی دوهزار منات است متقبل گردید چه که مرسوم است در بلاد خوارجه که اگر کسی بخواهد به نظارت و سرکشی و امتحان نمودن اطفال بمدرسه فایض گردد مقداری حق نظارت باید بقانون اندول بدهد و حق نظارت در روسیه دوهزار منات است و باین چهار مدرسه هم سرکشی میفرمود پس ازان ملاحظه کرد که افتاب معرفت و دانائی در شهرستان تابیدن گرفت و جسته جسته انوار تربیت و بینائی ظلمتکده های جهل و نادانیرا روشن نمود نظر توجه و ملت پرستی

بسوی کندستان که نواحی شهر (بادکوبه) میباشد انداخت و گفت باید از اشعه انوار علم و تربیت اطفال یتیم دهات را که از هر حیث مثل سایر ناس و نوع بشر استعداد طبیعی و ظرفیت دارند ضیابخش نمود چه که اغلب آنها بواسطه نداشتن بعضی علایق از سایر خلایق براتب بیشتر میباشند و باید ساحت مزارع خشک شده آنها را از آب بر رحمت تربیت و معرفت سیراب کرد و مدرسه در آنجا بنامود و باب علم را برای هموطنان مقدس اسلامی کشود ابتدا در قریه (مردکان) که ۴۰ میل مسافت تا بادکوبه است در آنجا مدرسه بنامود که پنجاه نفر در آنجا کنجایش داشته باشد و پنجاه نفر از اطفال یتیم مسلمانان را به هیچ شهر جمع کرده و مخارج و مصارف را متعهد گردید و مقرر داشت ابتدا آنها را به آموختن عقاید ملت و طریقه شریعت و بعد فنون زراعت و رموز فلاح و باغبانی و آبیاری را کاملاً تحصیل کنند و هم چنین زبان مسلمانی و روسی را بقدر احتیاج آشنا کردند و این مدرسه از ابتداء شروع بناتازمانیکه اطفال موصوف فارغ التحصیل بیرون آمدند سی سه هزار یکصد چهل منات جملتان بنا و مصارف اطفال حسابش جمع برآمد و این موهبت و مردانگی نعمتی بزرگ و بخشش فوق الطافه در حقیقت بجهت اهل ده بود و از برکت این موهبت کریمانه کم کم آثار تربیت و معرفت از هر گوشه پدیدار گردید

وان مملکت جمال خوشبختی در آینه تمدن مشاهده کرد و کندستان که دهات باشد همچون شهرستان اطفالش با تربیت و در عمل زراعت در کمال مهارت بد طولانی بهر سائیدند و از پیر مردهای صدساله و قوفشان در این فن براتب بیشتر بود

(هر کجا نور معرفت رو کرد • کلخنی را چه باغ مینو کرد)

(ساخت ویرانه را چنان آباد • که همه زشتیش چه یسکو کرد)

پس از فراغت از تربیت اطفال مسلمانان که بمیل و خواطر خود آراست و بعسرت و نشاط بمقصد خود شتافت بنظر آورد که احداث مدرسه بجهت بنات مسلمانان نموده باشد و رفع مفاسد کلیه بنماید چه که میدانست بواسطه عدم تربیت و ندانستن علم در میان نسوان و مردان متنازع و هر روزی مجادله هست و ماهی نمیکرد که از خانه بانك و اوایلا و از محلی صدای غوغا بلند می شود و دعواهای شدید و خصوصتهای غلیظ در میان طرایف بزرگ و قبایل عظیم که عاقبت منجر بخونریزی و آدم کشی است دست نمیدهد که پس از تحقیق معلوم شده که مردی بواسطه پاکیزه نبودن لباس یا دستمال بارن مرافعه کرده وزن میکوید این لباس را مثلا دوهزار چوب و تخته زدم و سه ساعت در میان آب خاکستر واهك و کهلا و... خوابانیدم و با صابون نمخینا

چند ساعات او را مشال کرد و بکر و زدر افتاب افکنده ام حال سفید نشده یا سیاهی اوریع نکردیده بمن چه بحثی است و این فضیحت و رسوائی که عاقبتش طلاق و منجر به پریشانی انجمنی و کسبخته کردیدن شیرازه کار قومی بوده همه بواسطه نداشتن علم و نبودن تربیت و معرفت بوده و علم آموختن به نسوان و تعلیم دادن به ایشان بقدر احتیاج مغایرتی با اعمال دینییه آنها ندارد و بنات را واداشتن به تحصیل عقاید مذهبی و وظایف شوهرداری و ترتیبات خانه داری و... باعث برخوابانیدن فتنه های عظیم و ازدیاد کردیدن تناسل و توالد و مؤالفت بازوج خود خواهد بود چنانچه در این قرن اخیر که دایره معارف عثمانیه بالنسبه بدو ایردیکرش ترقیات کلی کرده آنست که من جمله دوازده باب مدرسه اناث تنهادر پای تخت خود مفتوح کرده بناء علی هذا (حاجی را) خیال قوت گرفت مدرسه بجهت بنات مسلمانان بنامید مدرسه بنا کرد و روز بنای او را مصادف فرمود باروز تاج گذاری اعلحضرت امپراطور کل ممالک روسیه نیکلای دوم (الکساندر و بیچ و بنام زوجه محترمه او شاهزاده خانم امپراطریس الکساندر (فیدروونه) دختر (غرن دروق لودیك) (جهارم ارقین) که مادرش دختر ملکه انالکیس (ویکتوریا) متوفی بوده مدرسه را نام نهاد و از هر گونه لوازمات سنگین کوتاهی فرمود

وازهنگام تأسیس مدرسه تا اتمام آن پانصد ۵۰۰۰۰ هزار منات مخارج او را
متحمل گردید و اول بیست نفر دختر از ایتم مسلمانان معین نمود که مختصی
بمخرج اواشتغال به تحصیل نمایند و مدت اتمام تحصیل ایشان چهار سال که سه
سال بزبان مسلمانان و یک سال بزبان روسی بوده باشد و بیست نفر دختر
مذکور که مجانا بود، اندکسالی هشت ۸۰۰۰ هزار منات مصارف و مخارج
انهارا معین نمود که چهار سال سی ۳۲۰۰۰ دو هزار منات از کیسه فنوت
و مردانکی در راه وطن پرستی و ملت پروری کارسازی میدارد و پس
از چهار سال دختران همگی از عقاید مذهب و ملت اسلامی و هنرهای
کونا کون از قبیل خیاطی و طباطخی و رخت شویی و ... مهارت تامی
پیدا کرده فارغ العمل باشند نام سه فنی در نهایت بشاشت و خرمی
از مدرسه موصوف بیرون میروند و بهمین طریق بیست دختر دیگر از
ایتم و بیگسان پیدا نموده بجای انها منصوب نمایند و از روز افتتاح این
مدارس هر قدر پسر یا دختر معین نموده پس از فراغت از تحصیل و بیرون
آمدن از مدرسه باز مجدداً بجای انها هم نقدر منصوب و برقرار میکنند الحق
والانصاف صبر بسیار باید پذیرد و پیر فلک را تاد کر مادر کی تو چه تو فرزند زاید
اطوار روز کار و گردش لیل و نهار چنین وطن پرستی و ملت خواهی بخواب

یاد ندارد و بساقرنها بگذرد چنین غیر تمندی از طوایف مسلمانان پابصره
شهود و ملت پرستی و نوع پروری نکذارد بچشم حقیقت و بینائی و صرف
نظر از اغراض نفسانی و خیالات هوائی هر کسی ملاحظه نماید قری از دوره
قفقازیه پیش نکذرد و چند سالی که ترک نرود که خانه از شهر روده از بزرگان
و کسبه و اهل حرفه پیدا نشود که مردی یازنی پروریده خوان نعمت تربیت
این یکانه غیر تمند و این فرزانه معاد تمند نبوده باشد و هر کسی بوسایل
مختلف در عالم مدینت بهوش نیامده باشد از تدارکاتی که او مهیا کرده است
و هر گونه اسبابی که باعث بیداری غفلت زدگان بود است فراهم کرده که
شاید معنی وطن پرستی و خدمت بنوع خود را سایرین از او اقتباس نمایند
من جمله نظر بر آنکه در دول متمدنه اروپ بدون صیقل دادن شمشیری
یا کشیدن توپ بمحکمت عملیه و تدابیر فعلیه وضع (تیار) که نقالخانه
یا بازیگر خانه باشد نهاده اند و بجزایر نویسان آزادی داده اند و اساس
تفاق را بر انداخته اند و اسباب رفاهیت قریم خود را باندک توجهی مهیا ساخته اند
(حاجی را) خیال قوت گرفت ابتدائی (تیار) بنماید که در انجا نقل از اعمال
حمیده و صفات پسندیده و افعال رذیله و کارهای شنیعه هر قومی از اقوام عالم
بشود که اغلب بهوش بیاید و عبرت گیرند و پند به پذیرند که باعث غرت دولتی

نفسی واحد ممکن است بشود و نجاك مذات نشانند ماتی يك شخصی به
آنها می تواند بکند مفاسد خائنین دولت و ملت را (تیار) به نقشه کشی
مخصوص جلوه میدهد و مایب معاندین دولت و ملت را جراید بقلم زنی
معدودی عرصه میکند مثلاً فلانی ثروت خود را در راه وطن مقدس
بذل نمود و أبواب نعمت و رحمت بر ملت خویش گشوده از آن جمله (دو کتر
نویل نیکوی) فرانسه در پاریس متوفی شده و ثروت زیادی داشته وصیت
کرده که دارائی او را بخرج اموری که نفع آن عاید نوع بشر گردد در پنج
ماده مصرف نمایند اولاً کسیکه در علوم طبیعی اختراع جدید بنماید ثانیاً
کسی که در فن دوا سازی عن تازه پیدانماید ثالثاً کسیکه در علم طب مسئله
کشف نماید رابعاً کسیکه در علوم ادبیه تألیف جدیدی نماید خامساً
کسیکه اسباب اساس صلح عمومی میانه سلاطین روی زمین فراهم
یاورد که رفع غائله جنگ بشود (دکتور) مذکور در این وصایا هیچ طایفه
وملّتی را استثناء نکرده و هر کسی از هر ملت و دولتی مخترع این احداثات
بشود و از این پنج کاریك را از قوه بفعل آورد و ارث يك قسمت از آن تركه
میکرد و این مطلب پس از آنکه در تیار یاد روزنامه نشر یافت و کوش زد
بعضی غفلت زدگان گردید که در عالم تمدن چگونه مردمانی یافت میشوند

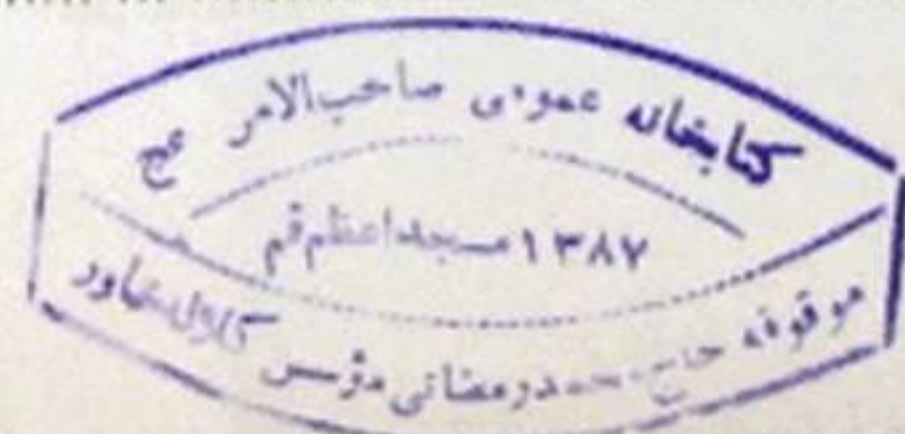
و بنوع بشر چشم پوشی از ابناء وطن خود یا ملت خود چه خدمتانی میکنند
البته بهوش می آید یا مثلاً فلان زن انگلیسی بلباس مبدل در مجلس خیریه
انگلیس قدم گذاشت و پس از چندی بر پاخواست حاضرین کمان کردند
مستحق است که ناگاه بسته دوخته تسلیم کرد و معذرت بسیاری خواست
و روانه گردید پس از باز کردن بسته معلوم شد دو هزار ایره انگلیسی است
که باید از بانك دولتی دریافت کنند پس از استحضار تعاقب کردند که
او را بشناسند مفقود الاثر شد و بعقب کار خود رفت یا آنکه فلان افسر آلمانی
سهو آخطائی کرده بود محض اکاهی دیگران بحکم قانون مجازات شد
و از لباس افسری خلع و پانزده سال در جسد عمومی محبوس گردید یا فلان
دعات مسیحی در دولت یونان در تصدیق يك اندازه مراعات خویشاوندی
نمود اگر چه از استنطاق و تحقیق بمجلس عدایه معین شد که ضرری بدولت
وملت نداشته است باز بحکم قانون اروم یا پاپ اعظم او را مفقود الاثر کردند
که یکی از هزار و شستی از خروار نتوان بیان کرد معلوم شد (تیار) و جراید
کاشف عیوب و سائر کروب است و نفع عمومی از احداث (تیار) و ایجاد
(روزنامه) شامل دیوات و ملت میگرد و تفرقه هیئت جامعه دواتی و ملّتی
مبدل به نفس واحدی در حقیقت نمیشود مگر به بودن این دو چیز و دولت

ومات بمقامات عالیہ و ترقیات متعالیہ ارتقایافت و ترسید مکر بواسطه
اینها که در این يك مفاسد مملکت بطرحی مطلوب نمایان و در آن يك
معایب سلطنتی بطرزی مرغوب انتشار یافت که دیگر کسی از حد چود تخطی
نکند یا حقوق دوات و مات را بجهت راحت و سایش تنس خویش پامال کند
و از وظیفه مقرر تجاوز کند. صور نقشه هستی و آفریننده باند و پستی
آه نویسنده رفت یکسر دانه و روماه * اشک نکارنده کرد دفتر و کاغذ سیاه
از چه محتر شد دولت چندین هزار * وز چه بشد حالت مات بیض آباه
دوات دیرینه کو تا سپرد شرق و غرب * سطوت دوشین چه شد تا فکند يك نگاه
شخص نخستین کجاست کز اثر پردلی * تا بردیوار چین يك ته راند سپاه
(حاجی) بنای تیاتر را با تمام رسانید و هر گونه مایحتاج او را مقرر کرد
فراهم آوردند و از آغاز تا انجام یکصد ۱۰۰۰۰۰ هزار منات کثری مصارف
اوج جمع آمد اگر چه دیگران احداث تیاتر را محض جلب منفعت مینمودند
و در حقیقت دکان دخلی بود لیکن او برخلاف در مواقع لازمه دستی هم
میداد بلکه هموطنان ارجمند که در خواب غفلت هستند بهوش آیند و تخم
مدینت در مزارع انسانیت بکارند شاید اخلافتشان در وادی غفلت و بی
خبری نمایند و بر جهالت اسلافشان لعن ابدی نمایند پس از آنکه با تمام تیاتر

رسید و کلی از بوستان شرافت بچند متر صدان گردید که اداره روزنامه دایر
بنماید و باب معرفت و نیکنامی با قطار عالم کشاید و به ابنای وطن مقدس خدمتی
دگر کون نماید معاشرین و مستخدمین وی خصوصاً جناب فلان ... که شرح
او از حد این دفتر جداست و اجازه نام بردن او را نداریم در این موارد که
چون تیغ هندی جوهر نما و خدمت بنوع خود را از فرائض میدانست
بعرض رسانید که اداره روزنامه (کاسپی) را میتوان ابتیاع کرد (حاجی) قدم
مردانه پیش نهاد و ابواب ملاطفت و مهربانی بر روی صاحبانش کشاد و به
پنجاه ۷۰۰۰ هفت هزار منات خریداری فرمودا گر چه سایرین از ملل مثل
ارامنه در کار بودند و هر روز نوعی تدابیر می نمودند که شاید این خدمت
بزرگ را هم وطنان عزیز خود کرده باشند ولی شیشه مرادشان بسنگ و دل
امیدواریشان ازین قضیه به تنگ آمد امری که جماعتی نفع عموم ملت را در
او میدانستند و در عالم مدینت و عالم انسانیت بهتر از این خدمتی به ابناء وطن
بنودا و يك نفره اقدام کرد و در حقیقت در مقام معارف پروری از این
خدمت بزرگ منیتی عظیم بر سر اهالی گذارد چون حضرات ارامنه دیدند کار
از دست و یتر از شست گذشت لائحہ بعنوان بتریک نوشتند و اقسام و انواع
تمسین و تمجید که مبنی بر شئونات و مراتب خدمات که (حاجی) به ابناء

خود فرموده فراداشتند و پیش نهاد نموده بجواب جماعت ارامنه (حاجی) تشکرات زیادی کرده و بمراتب خدمتگذاری ساعت به ساعت بوسائل مختلفه فرود و فرمود لذت حیات انسانی خدمت بنوع بشر و ابناء وطن است خاصه در این زمان که ملت اسلام از سائر ملل سالهای دراز عقب افتاده و کسانی که از عهده بدر آیند از هر جهت یا لفظاً یا مالا نباید مضایقه نمایند و مصور محض بوده باشند

(تن آدمی شریفست بجان آدمیت * نه همین لباس رعناست نشان آدمیت)
(اگر آدمی بجانست و دهان و گوش بینی * چه میان نقش دیوار و میان آدمیت)
(اگر این درنده خوئی ز طبیعت بمیرد * همه عمر زندمانی به روان آدمیت)
آه که همین درنده طبیعت که همچون سیل بنیان کن و یاتکرک خارا شکن است بنیاد هستی ما را خراب ساخته و کشتی بلند و پستی ما را در گرداب فنا انداخته و وحدت حرارتش همچون کوره حدادی اساس ثروت را بکداخته و مستیش چنان حجاب جهالت و نادانی بر روی دیده ما کشیده که تا (يوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا) حقرا از باطل و دوست را از دشمن نشناخته (ام لهم اعین لا یبصرون بهام لهم اذان لا یسمعون بها) ندیده بدینا که این همه بدائع که قاف تا قافر افرو گرفته مشاهده کنیم و نه کوش شنوا



در ایم که این همه سداهای صخره شکاف را اصفا کنیم رعایت یک نفس واحد از هم ملتان و هموطنان را سم قاتل و بلای عاجل میدانیم و اگر روزی بر فرس عاریتی نشستیم چنان یکسر بدون ملاحظه بساحت هستی زیرستان و عاجزان برانیم که اثری از آثار ابا باقی نگذاریم و غبار وجودشان را با باد سیاحت بگردون رسانیم صحبت معرفت در خاکان معدوم و اظهار تقویت تربیت در طبعمان کلمه ایست موهوم و وطن پرستی و دوات خواهی را حرف جعلی میخوانیم و ملت پرور را هوای میدانیم و اگر کسی گوید بهترین و اشرفترین اجزای هیئت جامعه و متمدنین * همدکسی است که در اعمال خیریه نافه عمومی به ابنای جنس خود خاصه در حق اهالی وطن عزیز خدمتی بنماید البته در نزد ارباب تمدن مقام رفیع و رتبه جلیل دارد زبانشرافوری باید قطع کرد یا خامه اش را بلا تأمل شکست خانه و کاشانه او را باید با خاک زمین پست کرد بیچاره گوینده این گونه صحبتها در مورد استهزا و زحمت برمی آید و مدتی متمادی باید صحایف امن و وطن بخواند

(انها که نیست حب وطن در وجودشان * ایکاش یاد فتنه کند خاندانهاشان)
سائرین باید شریعت و طریقت ما را سرقت کنند و هر یک بجهت او نامی وضع کرده و بدون کم و زیاد معمول نمایند و در همه محاکمات عدلیه و نظمه

و ... مجری نماید کجا رواست که بیکانکان از ترک شریعت که ...
 ماست متمدن کردند و عالم ظلمت را از کشفیات حقایق بلاء لادرجه حیرت
 در کمال دقائق در آورند و علوم معرفت و ارتقاء تربیت را بجائی رسانند و ارتفاع
 بدهند که عقل دور اندیش و وهم بلند قیاس از تصورات آنها عاجز
 و سرانگشت تحیر بدهان تعجب گذارد در عوض آنکه ثروت مسروقه که
 اساس شریعت غراست استرداد نمائیم و جهالت طبیعی فرو گذاشته بدستور
 و دیعه الهی که قانون مصدر نخست است عمل نمائیم تا باندک زمانی بلکه بحال
 اول آئیم بکلی از زحمت و ثروت خود بر سر سفره دیگران می نشینیم و کار دیگران را
 به احسن وجه رواج و همه را سر اسر محتاج میکنیم آو خ آو خ دین و دوات
 شدت بآید بعد از این حاجی بوصول دایر کردن اداره کاسبی در باد کوبه رسید
 و لختی در صحن گلستان آرزومندی خرامان خرامان چمید باز متذکر بود
 باستغانه هل من مزید که دیگر بشیرفت مقاصد در ترقیات این ملت ضعیف
 چیست و آنی غفلت نمیزد و همه اش در تکفرو تمامی در تدبر که بهوش آوردن
 غفلت زدگان حیت و محرک این فرقه است بی خبر و هشیار گردنشان کیست
 در تارش آمد که کتب تألیف شده که بزرگان و دانشمندان گفته اند و بالماس
 آب دیده و در افکار سفته اند تمام بر چاپ کند و مجانا در میان مسلمانان تقسیم

نماید بهر طرفی صلاهی آن در داد و مقصود خود را بر طبق نوع پروری و ملت
 پرستی نهاد تا این خبر خوش اثر بهر سورت کسانیکه سالهای دراز
 و مدتهای دیر باز باین آرزو بودند و خواب استراحت بجهت زحمات چندین ساله
 و بمقصد رسیدن نمی نمودند کتابها را جمع کرده و از هر جانب یکسره
 تاخته و از شدت عجله بلکه باز سر نشاخته و به حضور او کتابها را حاضر ساخته
 من جمله دو جلد کتاب از تألیفات و تصنیفات جناب ملا عبد السلام آخوندزاده
 اول تاریخ مقدس دویم نهی مسکرات سیم کتاب میرزا الیاس بك در مکالمه
 فارسی و عربی و ترکی و روسی چهارم کتاب سلطان مجید غنی اف در تفسیر الله
 تعالی پنجم کتاب اقا سید عظیم شیروانی در اشعار که مشتمل بر بیست و نصاب
 است ششم کتاب نریمان بك نریمان اف ترجمه حالات مادر شاه افشار انار
 الله برهانه هفتم کتاب اسماعیل بك (کیر نیر) در هیئت و جغرافیا مترجم زبان
 روسی هشتم کتاب نریمان بك نریمان اف کلید ادبیات جمع و خرج این
 کتابها پس از اتمام از طبع هفت هزار بانصد شصت منات درآمد پس هر یکی
 از کتابها تکثیر بسته و بفرای خور زحمات ایشان بدلی فرموده در حقیقت خدمتی
 نمایان نمود و زحمات چندین سال حضرات را نکذاشت هدر بشود و عاقبت
 ستاره اقبالشان از فلک آمالشان سر زد و عمر ادخویش تن رسیدند و گشته چندین سال

خود را بدرویدند و در کمال فرح و انبساط تشکرات بلا نهایت نمودند و هر يك ادعیه خالصانه ارسال داشتند (حاجی) بجواب حدیثات مبادرتی نکرد (و فرمود من در عالم تمدن این نوع خدمت را محض خوشنودی چند نفر نمی نمایم بلکه مرادم خدمت نمودن بنوع خود و ابناء وطن است و وظیفه خود میدام و تاریخ حیات ابدی می پندارم) و کتابها را تمامی با طرف ارسال داشت که در میان طوایف مسلمانان و مدارس و مکاتب تقسیم نمایند و مجاز داده باشند کتب مذکور غیر از کلید ادبیات تمامی ترکی و عربی بود و کلید ادبیات بزبان فارسی بود حاجی چنین مقرر داشته است که اوقات شبانه روز چهار ساعت باب ایاب و ذهاب را مسدود نمایند و در بروی خودی و غیره امر کرده نمیکشایند و می پردازد باستماع جرائد و روزنامه های فارسی و عربی و ترکی و فرانسه و روسی مترجمان بوقت معین حاضر میشوند ابتدا جناب آقامیرزا صادق مترجم که ذکر جمیلش شد جرائد فارسی منطبقه ایران هندوستان و مصر و جرائد ترکیه منطبقه اسلامبول و ترکستان و غزان و جرائد عربیه منطبقه مصر و غیره حاضر کرده يك يکرا شروع بقرائت مینماید و بتأنی تمام میخواند (حاجی) در کارهای سیاسی و پولتکی و اخبارات و حوادث مدافعه نامی دارد و مترجم مذکور در موارد لازمه مثل آنکه در

فلان شور آشکیل انجمن خیریه شده یا تأسیس مدرسه و معلم خانه در فلان شهر یا فلان بلد بنای مریضخانه و مسافر خانه و غسالخانه شده و امثال این اعمال خیریه کرده اند بقسمی بحاجی القا مینماید که اغلب اوقات هم روز حاجی در آن محل خیریه خود را شریک مینماید و وجهی تلکرافاً یا مکتوباً ارسال مینماید پس از فراغت از روزنامه های مسلمانی مترجم دیگر (موسیو کادوسلی) روزنامه های فرنکستان و روسیه را جمع کرده شنول خواندن میشود و از کارهای اروپاویان و فرنکیان و سیاسی ایشان يك يك بیان میکند مثلاً اگر روزی نجواند که فلان شخص فرانسوی یا آلمانی یا امریکائی در حق هموطنان خود فلان مقدار بذل کرده که بخرج معلم خانه یا مریضخانه مصرف نمایند تا چند ساعت (حاجی) از حال طبیعی بیرون میرود و کسی قادر نیست تکلم با او کند بعد خودش اظهار میکند که چرا در جرائد مسلمانان چنین همتی از کسی در حق ابناء وطن و ملت دیده نمی شود مگر ما مسلمانان آب از يك سرچشمه که شریعت محمدیست نمیخوریم پس کو عصیت و غیرت و همیت ما مسلمانان خیلی ذکاوت نامی و حافظه زیادی دارد که هرگز چیزی را فراموش نمیکند و اگر امروز در یکی از جرائد مسلمانان خوانده شود که شش ماه دیگر مثلاً فلان شهر بنای مدرسه می شود باسم شرافت یا سعادت تا اس شش ماه مکرر

پرسش میکند و نظامنامه انجمن را طلب مینماید و خیلی خوش دارد انجمن خیریه در بلاد مسلمانان دایر بشود چه که انجمن خیریه در تمام ملل عالم هست که هر کسی بقدر قوه و وسعت خود بذلی مینماید و مالی از جان و دل بدان انجمن ارسال میدارد و وجوهای از هر جا در آن انجمن خیریه جمع میشود و امنای و کلای انجمن بموجب نظامنامه و شرایط و فصولش بمصرف ایام و فقرا و ضعفاي ملت میرسانند و فوری در روزنامههای یومیه نشر میدهند که فلان چه قدر داده است تأسیس انجمن خیریه مسلمانان در (پترسبورغ) همین قدر که بسمع (حاجی) رسید فوری یازده ۱۱۰۰۰ هزار منات ارسال کرد اعضای انجمن از این موهبت فوق تصور تشکرات بی حد کرده و مدتی متامدی در (غزات) روزنامههای روسیه نشر میدادند و چند دفعه ادعیه صمیمه اظهار کردند دیگر مسلمانان باد کوبه خواستند مدرسه بنامیند و بعضی در نزد (حاجی) ابراز نمودند مقدما پنجاه ۵۰۰۰۰ هزار منات بجهته مدرسه جدید التأسیس! دادسائرین متمولین باد کوبه که هر يك لا بد بمراتب شئون خود باید چیزی بدهند و در وقت اظهار حیات مالیه خود را کمتر از دیگران نمیدانند خیلی بانها این موهبت شاق آمد خواهی نخواهی تاسی کرده انها هم یکی دو بیت ۲۰۰ الی سیصد ۳۰۰ منات دادند و گفتند ما را با حاجی کاری

نیست امورات او قسم دیگر است و بخشایش او در اعمال خیریه کسی را حلی نیست بلی چنین است مطلق نام عمل خیریه بمیان آید او دست فتوت میکشاید و همه را یکوید خدمت بنوع خود است دیگر بجهته انجمن خیریه ایتم ارامنه سه ۳۰۰۰ هزار منات به پاپ که اول دعوات مسیحی است داد و يك هزار منات بجهته معلم خانه ایتم روسها که تمامی دخترند و انرا (سوتیوی نی نه) نام نهاده اند و واقع در کنگه است فرستاد و پنج ۵۰۰۰ هزار منات از بابت تعمیر مساجد داغستان فقاریه فرستاد و پنج ۵۰۰۰ هزار منات بجهته حصار بندی قبرستان باد کوبه به حاکم محلیه داد که حصاری اطراف قبرستان بکشند و الا در طرف آبادی شهر واقع بود کم کم از میان میرفت مقابر اجداد و اسلاف مسلمانان و دوازده ۱۲۵۶۵ هزار پانصد شصت پنج منات بجهته تعمیر مسجد و حصار بندی قبرستان مسلمانان حاجی ترخان فرستاد و پنج ۵۰۰۰ هزار منات بجهته مدرسه رشديه واقع در طهران ارسال فرمود (خوانندگان) که بذل حاجی رادر خوارجه باورندارند مدیر رشديه و مدرسه سادات در طهران هستند و پانصد ۵۰۰ منات بجهته مدرسه سادات طهران فرستاد و هشت هزار ۸۰۰۰ چهار صد منات بجهته ایتم یتیم و زنهای بیوه و اعمی و افله و ائوج و غیره از هر ملتی و هر مذهبی همه ساله

در باد کوبه مقرر کرده بر سبیل استمراری می آیند دریافت می نمایند دیگر (موسیوستانن ینکلا یو بیج اسمشای اف بو قاتر) یعنی رئیس میرزاها که سی سالست در کانطور حجره حاجی اشتغال بمحاسبات دارد و تمامی میرزاها تحویل حسابشان رجوع باوست و شهادت نامه از معلم خانه دار الفنون بطرس بورغ در دست دارد خیلی آراسته و زهر هنری پیراسته خدمات نمایان در این مدت نمود است و از وظیفه مقرر خود گاهی تجاوز نمود است و قصوری از او ظهور نکرد است غیر از آنکه همه ساله بمواجب او افزوده شده مع ذلک (حاجی) محض آسایش و آسودگی او نظر بر اتب حسن کفایت و لیاقتش یک باب خانه بقیمت هجده ۱۸۰۰۰ هزار منات بجهت او خریداری فرمود و او را امر فرمود در انجام مسکن نماید و قبالة خانه را تسلیم باو کرد ماشاء الله بسلسله اعیان و طبقه ارکان و تجار که یک زبردست خدمتگذار اینجاه خدمت باور رجوع میفرمایند ان بیچاره خواهی نخواهی متحمل می شود و از عهده بیرون میاید عاقبت نوبت بمواجب گرفتن که میرسد بعد از زحمات بسیار و فرمانبرداری بی شمار به اسامی گرفتارش میکنند بمقتضای دادن مواجب او انفلک زده ناچار فرار برقرار کرده مفقود الاثر میشود

(مردان خدا جامه پندار دریدند • یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند)

مردست که دادند همان دست گرفتند • هر نکته که گفتند همان نکته شنیدند دیگر (حاجی) در حق ارباب معارف و جراند نویسان فارسی و ترکی و عربی و فرانسه و روسی خدمات نمایان فرموده که ماتوضیح اورا باعث خود نمائی در این موقع میدانیم و محض غرض دانستن بعضی بیخردان و خود پسندان به تصریح او چنانچه يك يکرامیدانیم نمی پردازیم و میکدزیم اظهر من الشمس است که در سال بهمت و مردانگی ان یکانه آفاق چه قدرها روزنامه مجانی محض بهوش آمدن بعضی بیخبران مقرر فرمود است ارباب جراید به بلادیکه مسلمانان متوقف هستند ارسال نمایند و امر کرد است بدون اجازه ثانوی در هر جا از مسلمانان هریک طالب باشند مجانا بفرستند (کوش سخن شنو کجا دیده اعتبار کو) این دو سطر هم جز حشو و زواید بود (الذلات حیات انسانی و بقای حقیقت آدمی در این سرای فانی لذیذتر و مدیدتر از خدمات بابنای جنس خود در نزد عاقل فرزانه چیزی یافت نمی شود آیا ما معنی وطن پرستی و ملت پروری را که هر کسی با انواع مختلف نموده فهمیده ایم و بی بساحل این بحر پهن آور ثروت پرورانه کوه کوه علامم معارف ربانی و شرافت انسانی از اواج اوریزانست برده ایم یا آنکه میکوئیم شرط از دیاد ثروت و معرفت ملت دوستی و وطن پرستی نیست پس

از آنکه ما خاک وطن عزیز را مقدس شمردیم و ابنای او را کرامی داشتیم نشست و برخاست نمیکیم مگر بیاد وطن زنده خود را نمیخواهیم مگر برای ابنای وطن (دیر و نالتیر) انگلیسی که در شهر (ایدو بنورغ) مجسمه او را ریخته و بیاد کار نصب کرده اند و نادینا بر پاست ام نامی و اوصاف کرامی او نقل محافل و مجالس انگلیسان است چه خدمتی بوطن و ابنای خود کرده در سال ۱۱۹۲ یک هزار یکصد و نود و دو هجری مطابق یک هزار و هشتصد و ۱۱۷۱ و هفتاد و شش مسیحی دختر (نپال) پادشاه هندوستان بمرضی صعب گرفتار شد پادشاه و برده کیان سلطنتی از حیات او محروم شده اطبای حاذق از هر حاتی حاضر ساخته آثار به بودی ظاهر نشد و هر روز ضعف او قوت میکرد پادشاه بواسطه انحصار بودن از یک اولاد طاقت و آرام نداشت و زرا و ارکان دولت (دیر و نالتیر) انگلیسی مذکور را احضار کردند پس از آنکه مریضه را دید و مریض را بشناخت پادشاه عرض بشارت و عافیت کرد پادشاه (نپال) که قطع امید حیات از او کرده بود فرمود اگر این دختر از معالجات تو صحت یابد و از بستر با تواتی برخیزد تو را داماد خویش و اورا من کوچه تو میکم و مقرر فرمود در سرای سلطنتی محلی معین و اورا با از عمام جای دادند خدمتگذاران بحضور او قیام کردند پس از چندی دختر علامات بهبودی از او ظاهر شد و درنگ

کتابخانه عمومی صاحب الامر عجل
۱۳۸۷ مسجد اعظم قم
موقوفه حاج محمد رضا فیضی مؤسس کانون خاور

ز غفرانیش مبدل بارغوانی گردید و عارض کلکونش همچون غنچه گل که از اثر باد بهاری شکفتن نماید بشکفید و قد دل آرامش همچون سرو از آذین خرامان آورد پادشاه چون چشمش بخرامیدن آن سیمین بدن افتاد باب مسرت و انبساط بر اعیان درگاه کشاد (دیر و نالتیر) حکم با حضار داد پس از ورود او بر خواست و بر سروروی او بوسه داد و خطاب فرزند ی باو کرد و فرمود بوعده خود رفتار دارم و اینک دختر را تزویج مینمایم (دیر و نالتیر) در جواب (نپال) پس از عرض بنده کی سه روز مهلت خواست و هر دو خیالی بدل داشت و ساعتی خود را از فکر فرو نمیگذاشت که دختر شاه نپال و پس از او ولیعهدی و عاقبت سلطنت با الاستقلال عجب طالعیست فرخنده و از سعادت مالا مال چه شدن افتقار گذشته و از کجا آمد این عزت حال آیا این خوش بختی که بمن روی کرده از خاک وطن عزیز من انگلستانست یا از ثمر و رود این چند روزه من به هندوستانست ایامن صاحب تاج و تخت سلطنت کردم خصم وطن و ابنای خود نمی شوم منکه میدانم و از سیاسی دولتی واقفم انگلیس تشکیل شرکت هندیه فرمود و بر قوه سیاسی و نفوذ خود بهمین وسیله افزود من اگر این کار کنم مانع خیالات دولت خود می شوم و اول باید با ولی النعم دوم با ابناء وطن بجنم افتخار و عزت من از مدارس انگلیس است که با و میبالم چگونه چشم

از حقوق دولت و مال خود پیوسته پادشاه هند و آن و آن دختر زیبای خوش اندام او بان چشم غزالی مستان فدای یکمشت خاک وطن و یک نفر از انبای وطن من چنین کار نخواهم کرد که اما قریب این خاک بارکت جزو مستملکات و متصرفات دولت مایه گردد بعد از این افکار عالییه در نزد پادشاه آمد و بمعاذیری مرخصی خواست پادشاه هم چونکه از عالم سیاسی و تجربه بی بهره بود و ربطی نداشت اورا بانعامات خاصه بنواخت و سرخص فرمود این مطلب بزرگ در میان ناپلیانیان و هندوستانیان شهرت یافت و از انجا به انگلیسان مکشوف افتاد همگی بهمت و غیرتمندی او آفرین کردند و مورد ملاحظت و موهبت انگلیس گردید چونکه معلوم رهمه بودا کران بسلطنت هندوستان میرسید دست امید انگلیس بکلی از خاک هندوستان قطع میکردید معلوم ایامیکرد و وطن پرستی و ملت پروری و دولت شناسی یعنی نمک بحرام نبودن کیست اگر ما از راه وطن پرستی و خدمت بنوع خود تأسیس مدارس فنون و مکاتب علوم از برای اطفال خود مان می نمودیم و این ریاحین نورسته و کلهای تازه شکفته که و دیمه خداوندی و نمره فواد و هستی اند نمیکند اشتهیم بدنجتانه آنها در زیر دیوار جهالت و نادانی مادر عین غفلت و بی تربیتی زیست کنند و باین استعداد طبیعی و قابلیت جبلی مثل اجداد خود آخر راه از چاه

و ثواب از گناه ندانسته و ما مصل زندگانه کای را تفهمیده که عمر عاریتی که هر ساعتش غنیمت است (قم فاغتنموا الفرصة بین العدمین) به بطالت طی کنند ا نوقت حب وطن عزیز جبلی آنها میکردید و از جان و دل مراعات حقوق اورا میکردند

(افسوس که مایخردان کورو کرانیم ❖ یا ساخته با آب و علف کاو و خرانیم) (یکباره زنیک و بد خود یخبرانیم ❖ مایخرد از دانش و هوش جانورانیم) (کاین سان نبود انسان بیدانش و بیعار) ما بهیچ وجه وظیفه شناسی و عدالت و انصاف را ملاحظه نداریم و حشی زاده کان محیط کبیر و افریقای مرکزی و جنوبی و سکنه اراضی بارده شمالی علم دانش و بینش را بر فرار از کروات ثلاثه زدند و کوی نیکنای از میدان سعادت و احتیاج بدر بردند و ماهنوز در زاویه تنزل و اضمحلال خزیده ایم و خفاش صفت در لیالی مظلم جهل و نادانی طیران زن و ضوء افتاب کونا کون ترقیات عالم را که چنبره عبرت و تحیر بمنطقه شمس الشمس دانائی انداخته ندیده ایم و بهمان اساس قدمای خود که مثلاً خشتهای پنج هزار سال قبل و طرح ساختنش که بقدر وسعت دایره مشاعر خود پیشینیان ما بجهته عمارت برج بابل اختراع کرده اند قناعت کرده ایم حکما کر منافع دولتی و تجارتی خود را خوار چه در این دو چیز مثل لوله نین

و تا پو و خرده هم میسر بود ماها از زحمت ساختن و پرداختن (انها هم آورده
میکشتم بدنبود معلوم است در این صفت حضرات یا کامل نیستند یا تقوی نمی
بینند یا آنکه این صنایع را برای یادکاری بجهت خود مار گذاشته چه شدن بساط
نقر دلکش دیرینه و آن انبساط فرح بخش پارینه که از اقصی بلاد غرب
صنایع را خواستگار و از آنها اراضی شرق بدایع را خریدار بودند که کمترین
صنعت فلزی کم ایارش زینت تاج کمر اجانب بودی و بدترین هنر زرتارش
رونق افسر شاهان را میفزودی همه اش چشم بضائع پست آب ورنک دار
چهار روزه خوارچه دوخته ایم و خرمن غیرت و ناموس و ثروت چندین هزار
ساله خود را بهوای نفس و تنبلی و تفاق و جهات سوخته ایم اگر تشکیل شراکت
و کمپانی میگردیم و صد هزار نفوس از بناء وطن مقدس را از ذلت احتیاج
میرهانیدیم و خود هم چند سالی نکذشته دارای ملیون ثروت میکشتم
انوقت اقلب مفاسد از مافع میشد (شرکت جلیله اسلامی) که دوسال پیش
یا کم است تشکیل یافته و تا حال سه کثرت منافع خود را با مشترکین پرداخته
و هر کس را بذریعه اعلان و اخبار از حالات بلند خود نجو بی آگاه ساخته که
اگر قوتی گیرد و همی از ارکان دولت و اعیان ملت ببند بمقاصد خود میرسد
و عمومی مسلمانان را از ذلت و خواری و احتیاج و شر مساری میرهاند پس

چرا تقویتش نمیکنیم و اتفاق با او نداریم (ویدالله مع الجماعة) را بخواب
نیکذرانیم تا دوات و ملترا آورده کیم (حاجی) پس از آنکه در داخله و خوارچه
به بناء وطن مقدس و نوع خود خدمات نمایان کرد و دید که نفع عمومی
از چاهای نفت شامل هر کسی نیست و خدمتگذار چندان لازم ندارد و طبع
فیاض راضی نمیشود که مردمان رشید وطن از بهره برند بفکر تاسیس
کارخانجات نساجی افتاد و فوائد بسیار و منافع بیشمار در این کار مشاهده کرد
که باندک زمانی هم خود و هم اهالی وطن منتفع میشوند و بچند سالی چندین
پولها بر ثروت همگی می افزاید و در ملت بیکار و بیعار یافت نمی شود و هم
چنین مسلمانان بلباس اسلامی ملبس می شوند و خودشان میافند و میپوشند
اول بملاحظه یکدست و دوکار تمامی چاهای (مثنوی) نفتی را فروخت پس
از آن در تدارک کارخانه جات نساجی برآمد و دستور العمل بکمپانیهای
انگلیس و امریکا و کرمانیه داد از سنة ۱۳۱۵ هجری مطابق سنة ۱۸۹۷
مسیحی شروع به بنای عمارات او گذاشت اگر چه در این بین معاندین
و خصمین خیلی فتنه ها کردند و خواستند مانع خیالات او بشوند چه مثل
کمپانیهای ارامنه و روسها و رواج این کار بازار آنها را میشکست ولی بمقصد نرسیدند
و از طرف اعلحضرت (امپراطور اعظم روسیه) بمراحم مخصوصه نایب گردید

والع حضرت امپراطور میدانستند که این کار رفاهیت دولت و ملت در اوست (حاجی) مقدماً بقدر سه میان نیم منات بجهت خریدن زمین و بناء و اسباب این کار معین کرد و رشته این بناء و فرمانگذاری این اساس را بکف کفایت (حاجی حین نقی اف) باد کوبه که در این فن عاملی بلا نظیر و در پیشرفت این کارهای بزرگ یکنه باتدبیر بود نهاد و محقق است چنین کار شخص کافی را شاید که از عهده بدر آید و معزنی الیه اشتها رتای در این امورات دارد که هر کس نتواند و تاملت سه سال بانجام رسید و تخمیناً سه ملیان علاوه بقیه انجام این عمل است که بتدریج ایام میدهد و در مقابل لوازمات باتمام میرسد و مهندسین این کارخانه جات اتمام اورا تا سنه ۱۳۲۰ هجری که سال ۱۹۰۲ مسیحی بوده باشد دیده اند که خلاصه ان این است پنبه در کارخانه اول ریخته می شود و از انبار کارخانه آخر چیت و قماش هفت رنگ بیرون میاورند شرح اورا مقصود نداریم دوازده ۱۳۰۰۰ هزار نفر عمله جات این کارخانه جات است محل این کارخانه جات یک شهر است تمام لوازمات شهری در او همی است شب تمام عمارات و شوارع و کارخانه جات بچراغ الکتریک روشن میشود و همه خانها و منازل که اغلب متعلق بمعله جات کارخانه جات است از آب مرکزی که بمنبع نصب است میرود و حکومت او خوارج از باد کوبه است که حکومت محلی

دارد حال باید انصاف که اول مرحله نجات است پیشنهاد بکنیم و ملاحظه نمائیم خدمت به بنای وطن عزیز چه قسم است عمل که باید دوازده هزار نفر با هم و نمره در خدمتش قیام و اقدام نمایند و از او منتفع بشوند و تحصیل معاش بومیه نمایند اقل هر نفری دست کم دو نفر متعلق دارد که تقعه خورا و هستند این جمله خدمت گذار که نان خور هستند بامتعلقینشان روی هم سر میزنند به پنجاه هزار ۵۰۰۰۰ نفر که يك وطن دوست ملت پرست پنجاه هزار نفر را از ذات احتیاج رها نموده و به اندك زمانی ملیون ملیون بر ثروت دولت و ملت می افزاید اگر ما معنی علم و وسعت دادن ثروت و زیاد کردن مکتب را امید انستیم چرا بهمین يك (شرکت جلیله اسلامیة) که بهمت و غیر تمندی چند نفر اشخاص غیور متمدن ملت پرست دولت خوا که در اصفهان همدست شده و تشکیل فرموده اند قوتی نمیدهم و ملک نمیکنیم و تاحال که چند است منفعده شده بخیالات بلند خود قایض نشده و توانسته اسباب تسهیلی امورات مهمه فراهم بیاورد و رفع احتیاج ماها را از اجانب بنماید (هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست و رنه تشریف تو بر بالای کس کو آه نیست) در این عصر فرخنده حصر که قاطبه اسلامیان در مهد امن و استراحت غنوده و حضرت واجب الوجود ابواب عنایت عامه از ایتش را بر کافه مسلمانان شرق و غرب گشوده

و هر گونه اقدامات کافی و اهتمامات شافیه بالنسبه بر عایا و دعا کویان از
اولایای دولت قویشوکت بعرضه شهود رسیده (کرکدا کاهل بود تقصیر
صاحب خانه چیست) نه بوظیفه خود عمل میکنیم و نه بمقرری خویش قناعت
داریم اگر تشکیل شر اکها میکردیم و چهار روزی صبر که اول وسیله نجات
هر قوم است پیشنهاد داشتیم انوقت معلوم میکردید که باندك صبری چه
قدرها بر ثروت ما افزوده میشد نه آنکه بالفرض یکصد تومان به کمپانی یا شرکت
بدهیم و همان سال اول دویست تومان بخوایم این همه شر اکت و کمپانی که در
مال متمدنه تشکیل یافته است و اول مثلاً يك کمپانی بفراخور و وسعت کارش
نظامنامه ترتیب میدهد و اول فصلش رامینویسد شرکای محترم داده مال
یا بیست سال حق مطالبه نفع ندارند یا شرکت خیریه عثمانیه که چند سالست
تشکیل یافته و نیم شاهی نفع نداده و بر سرمایه خود افزوده و کلی اسباب رقیات
بجهت اسهام فراهم آورده پس چه قسمند و چگونه اند و سالی نمیکذرد که صدیاد
ویست کمپانی علاوه نمی شود و هر يك دویست الی پانصد سال تفریق شر اکت
رامعین کرده اند که پانصد سال يك کیانی در حقیقت امتداد دارد اگر بخوایم
بشرح اوبه پردازیم از مقصد دور می افتیم مقصود پیروی در اتفاق و تحمل
کردن بصبر که چه قدرها امر بلیغ شده آیات قرآنی و احکام نبوی بیش از حد

تحریر است که نتیجه صبر مخصوصا خوش ثمر است و خیلی با اثر است (صبر تلخ
آمد و لیکن عاقبت میوه شیرین دهد پر منفعت) در شرح معماری (حاجی)
اشاره شد که خانه و روثی داشت و بواسطه ضیق مکان و کثرت جمعیت سخت
بود ولیکن صبر میکرد و قناعت داشت و چونکه خانه خانه پدری بود و نشو
و نمایش در آنجا شده بود میل مفرطی به بودن داشت عاقبت زیادی تنال و تناسل
مانع توقف کردید لابد چاره جز تخلیه کردن ندید و محلی دیگر که کنجایش
جمعیت او را داشت فراهم آورد بهاریتی و ضمناً بنای عالی که شرح آن خالی
از هوش آمدن و عبرت گرفتن نیست بناء فرمود خانه مذکور موروثی را يك
نفر شخص مستحق نجشید لیکن خیلی دلبسته کی به انعمارت داشت وقتی
بر حسب اتفاق بایکی از بزرگان عبور حاجی از در به انعمارت و خانه قدیمی افتاده بود
به شخص همراه مصاحب خانه را نموده بود (که این خانه پدری من بود و تا چندی
در حالت قدرت و استطاعت بهمین خانه بسر بردم و به تنگی و بسختی او ساختم
و مقصدورم بود عمارتی پنجاه هزار منات بقیمت چه خرید بکنم و چه بنامیم
لیکن صبر کردم افسوس میخورم که این خانه را نجشیده ام و الا حال اگر او را
مالک بودم حصاری بدورش از طلا میکشیدم و منظری مرتفع و معلا برای
او ترتیب میدادم از جهت نظاره کان و تماشائیان که مقام صبر و نتیجه او را دریابند

و معنی قناعت را بفهمند که اگر من باین خانه محقر مدتی بسر نمیبردم این عمارت
حالی را نمی توانستم بنامیم و بشرح این عمارت که ما محض آگاهی بعضی
از هموطنان مبادرت کردیم این است که محل این عمارت در عین آبادی
باد کوبه و ایاب و ذهاب که از چهار طرفش نصب به شارع علم است واقع شده
و از سنه ۱۳۱۶ هجری مطابق سال ۱۸۹۸ مسیحی اضافه بر دویست هفتاد نفر
مهندس و معمار و بنا و نجار و نقاش و غیره مشغول به ساختن و پرداختن گردیدند
و یک سال علاوه بقی است که او را با تمام برسانند اصل عمارت خارج و داخل
اوتنمای با سنگ تراش و خاک سمن که از خاک که کل شد بعد از هجده ساعت
سنگ می شود بنا شده است و این عمارت از چهار طرف سه طبقه است و تمامی
ملزومات او را از فرانسه و امریکا و کرمانیه و روسیه حاضر کرده اند طبقات
عمارت از داخله بجهت حدت کرم و برودت سرما تمامی پیچهای کرم و سرد
دارد که در تابستان هنگام کرم منازل را سرد میکند و در زمستان کرم میکند
که هیچ وقت ساکنین محتاج به آتش و باد نیستند این عمارت که از چهار طرف
سه طبقه است طبقات فوقانی از طبقات تحتانی بزرگتر و باشکوه تر و خوش
منظر تر میباشد هر طرفش چهار پنج منزل وسیع دارد و ارتفاع هر یک تقریباً
دوازده ذرع شاه است و هر یک مختص به چندینست مثل نشستن و خوابیدن

و غیره ... سقف و دیوار تمامی بخورند محل و کارش بقسمی مخصوص ساخته
شده و هر سقفی تقریباً چهل هزار ۴۰۰۰۰ منات طلا برده است که نقشهای
مختلف استادان ماهر امریکایی بکار برده اند و ستونهای عمارت تمامی بیک بابا
آئینه های جامی الماس تراش مرتفع نهاده شده است و زمین هایش از تخته
های لوسی از عاج و سندروس بارنگ های طبیعی ساخته اند و لوازم این عمارت
از قبل میز و نیم تخت و در و صندلی و غیره با مخارج زیاد و زحمات بسیار از امریکا
حاضر گرداند پرده های زربفت متشکل که کارهای استادان آلمانیست
با مخارج کونا کون آورده اندش حجره این عمارت که از دو طرف
فوقانیست هر یک را بوضعی ساخته اند که بیننده عبرت میگیرد و هرگز زیاد
از نقشهای مانی و خورنق نمیکند سقف هایش با آئینه مثک الماس تراش و نقش
های مختلف که اغلب از طلای ساده است مزین نموده اند و هر یک را
بفراخور وسعت اندازه او چهار چراغ و جارهای زمینی و هوایی که همه ش
از قود الکتریک روشن و خاموش میشود قرار داده اند و پیچهای آب شیرین
کرم و سرد در اغلب منازل قرار داده اند که طبقه بالا بزرگترین محتاج نمیشد
مخارج این عمارت یک میلیون دویست هزار منات علاوه لوازمات و اساس
البیت او که اغلب را از دول خوارجه و راه های بعیده آورده اند بخارج آمده

اگرچه اغلب عمارت سنکین در باد کوبه حاجی خریداری کرده است لیکن این عمارت را بر اثر صبر کردن و قناعت بآن خانه موروثی بنا کرده است چنین عمارتی نا حال در باد کوبه کسی بنا نکرده است باین طول زمان و سنکین بودن محقق است عمارتی که چند سال در او سیصد نفر مستمر مشغول باشند و اغلب لوازمات او را با مخارج زیاد از او رو پایا ورنه قابل است و لایق ذکر است اگرچه مقصود مان ذکر عمارت و مایملک حاجی نبود و اگرچه میخواستیم بآنها بپردازیم کتاب مخصوصی جدا گانه میخواست فقط ما بآنچه متعلق باعمال خیریه که از آن وجود محترم بنوع خود و هموطنان و هم ملت های کرام ظهور کرده است پرداختیم و حالات سعادت آیتش را در چند دوره مجموعه ساختم و کلیتاً اغراض نفسانی که سبب مقاصد هر فردی از افراد و هر هیئت مجتمعه ایست در تسوید این اوراق دور انداختیم که هم نام نامی انسعاد دهند که عالم تمدن را مشهور است در صفحات تاریخی یادگار بماند و هم انشاء الله هموطنان عزیز را از جنبه طریقه ملت دوستی و وطن پرستی یاد گیرند و بطریقی که او از در مدنیت و انسانیت و ملت پروری وارد شده در آیند و پیشرفت ترقیات نوع خود را افکار او را بدانند و بدون غرض و سررض کارها و اعمالی که از او ناشی شده فرا گیرند که در حقیقت چه قدر در ملت پرستی و وطن پروری

داد غیر تمندی نموده و ابواب معرفت و ترقیات کونا کون پر روی خودی و بیگانه کشوده که در تمام چرائد خوارجه و داخله او صافش را علی الاتصال مینگارند (سخن راروی با صاحب دلانست) دیگر محقق است در شهر هائیکه بیشتر انوار علوم معرفت پر تو افکنده است روز بروز بلکه ساعت بساعت ترقیات کونا کون بجهت سادگین او دست میدهد و دولت و حکومت هم جهد وافی میندول میدارد در آبادی شهر انواع و اقسام خدمات و هر گونه لمزومات را مهیا میگرداند که باندک زمانی صیت آبادی و نزاکت ان شهر به اطراف عالم پراکنده میگردد و مردم با مخارج زیاد و مصارف بی اندازه متحمل شدن تماشای آن شهر می آیند همچنانکه در این اوقات معین است که چه قدر هادر سال (پاریس) ایاب و ذهاب تماشائی دارد و باین ملاحظه آیانفع عمومی در او مترتب هست یا خیر و چنانچه باد کوبه هم مردم بومی و غیره جمعیت زیادی کرده اند و خوارجه و داخله از هر طرف در آن شهر جمع آمده اند البته شهر هائیکه حکومت کمر خدمت در حق او به بندد ترقیات کونا کون پیدا مینماید خصوصاً شهریکه مدتی داشته باشد این مدتی مدید که فیما بین انگلیس و ترنسوال منازعه میباشد و چه قدر ها خسارت طرفین برده اند و نفوس کثیری تلف شده اند همه اش بواسطه معادن اراضی طلاخیز ترانسوالست که اگر ما

بخواهیم بشرح اوبه پردازیم از مقصد رومی افیم در این اوقات باد کوبه جمعیت زیاد شده بقسمی که اهالی در وسعت آب کامیاب نمی شوند حکومت بلدی مترصد شده که رشته آبی از طرفی پیدانماید و مفتشین کامل و قابل به اطراف و نواحی بفرستد که در طرف شمالی یا جنوبی باد کوبه صرف نظر از بعد سافت هر جارشته آبی یافتند اطلاع بدهند تا بمقصد به پیوندد و آب را به باد کوبه بیاورند و مردم مرفه الحال قیام داشته باشند این مسئله مهمه که مرجعیتش آسایش عمومی ناس است کوشزد (حاجی) کردید فوری بعد از استعزاز بحکومت اظهار داشت که در این عمله خیریه من اقدام دارم بلکه هر قسم خدمت شرافوز عظیم می شمارم (و سقا هم رهم شر ابا طهورا) را منظور دارم مخارج مفتشین رامعین کردند بیست پنجهزار منات (حاجی) از کیسه فتوت و مردانگی عطا کرد که ابناء وطن عزیز آسوده کردند و حضرات بهر طرف روانه گردیدند من جمله بطرف شاه داغ که کوهیست از شهر قبه دومیل دورتر واقع است و ضمناً قرار داده شد چنانچه آب پیدا کردند چه در اراضی مسطحه و چه در جبال مرتفعه يك ملیان منات علاوه بر این بیست پنجهزار منات باز (حاجی) بدهد و اگر آب پیدا نشد همان بیست پنجهزار منات که خرج و مصارف شده کفایت است بعضی از بی خردان این اعمال را افسانه میدانند بلکه عمل کننده این قبل

کارها را دیوانه میخوانند پس اگر نجشش و نوازش شخص ایتالیائی را بالنسبه به ابناء وطن مقدس خود نمخوانند که چه قسم داد غیر تمندی و وطن پرستی کرده و تا انقراض عالم نام ینک خویش در صفحات تاریخی گذاشته چه میفرمایند تحدید بذل او عقل عقلا را خیره میگرداند که ملیان ملیان در راه دوات و ملت تادم مردن دادست و چه قدرها ناسیس مملعخانه و مریضخانه و غیره نموده است و باز ناله وزاری داشته است که خدمتی در عالم تمدن به ابناء وطن نکردم (آلهی دیده بینا عطا کن) اولین مرحله نجاح و بهترین وسیله فلاح برکنندن ریشه نفاق و صرف همت در اتحاد و اتفاق است مغایرت و دورنکی و بوالهوسی و نرنکی باعث برخذلان است و از همین امراضست پریشانی ماها که باعث اجتماع دیگران شده است سعی باید کرد و کوشش نمود خانه جهل خراب گردد افسوس که نکتم و رقم

(آبادی میخانه زویرانی ماست * جمعیت کفر از پریشانی ماست)

(اسلام بذات خود ندارد عیبی * هر عیب که هست در مسلمانان ماست)

فی شهر ذیقعد الحرام سنة ۱۳۱۹ هجری

مطابق سال ۱۹۰۲ مسیحی

A4

A4

یا مشاهدات ایرانی و سیاحتش در حال تأسف

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 6 0 6 0

BACOU

A4

A4

یا مشاهدات ایرانی و سیاحتش در حال تأسف

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5 5 6 0 6 0

BACOU